

مهاجرت های بزرگ توده ها از خاور به میانه های آسیا
یوئه شی ها، سیونو ها (هونوها)، اوسون ها و دولت های آن ها در سده سوم پیش از میلاد
([تاریخ نیاکان کوشانیان و سایر توده های آسیایی] بر پایه مدارک تاریخی دودمان های شاهی چین)

داکتر اسکندر قادر بایف¹.
گزارنده به پارسی دری: عزیز آریانفر
تارنمای خراسان زمین - ۱۸ جدی (دی) ۱۳۹۲



جهان آسیای مرکزی، که بخش خاوری آن از منچوری تا پانونیا (Pannonia) - استپ کبیر اورآسیا (Great Eurasian steppe) پهن بود، در سده سوم پیش از میلاد، سیمای آمیخته رنگارنگ تباری داشت.

وضعیت تاریخی و فرهنگی در خاور اورآسیا به گونه تنگاتنگی با قبایل باشنده این سرزمین- یوئه شی ها، اوسون ها، کنتسزیویی (کنگویی) ها (kantszyuy (Kangyü)، دونخوا (dunhu)، دینلین ها (dinlin)، تسزیانکون ها (tszyankuns) (کرکیرها، قرغیزها؟)، سنه ها (ساک ها) و به ویژه سیونوها (هونوها یا خونوها)² که چهره آفرینان و گردانندگان رویدادهای بزرگ در تاریخ جهانی (مهاجرت کبیر توده ها از خاور) گردیدند، پیوند داشت.

1. پژوهشگر ارشد (فراق تبار) در پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه.
2. هونوها (به چینی- سیونوها)- توده بسیار اسرازمیزی بودند در تاریخ باستان که در آثار چینی به نام های گوناگونی یاد شده اند. مانند خونوها، خوا (هوها) و...
در باره خاستگاه، منشاء تباری و زبان آن ها در دست کم یک سده و نیم گذشته میان پژوهشگران کنکاش های فراوانی روان بوده است. برخی، آن ها را از بازماندگان همان خبون ها یاد شده در اوستا می دانند. درگوش پشت اوستا چنین نوشته است: «از برای او گی گشتاسب بلند همت روبروی آب «دائیتیا» (رود بلخ) قربانی کرد که من به «آشت آنورونت» پسر «ویسپ ثور و آشتی» (از تورانیان خبون) با خود سرتیز با سپر سرتیز و با گردن ستبر که دارای هفت صد شتر است، در پشت «ژنیاور خویذاه» در يك جنگ پیروزمند مقابل توانم شد. که من به ارجاسب خبون نابه کار در يك جنگ پیروزمند مقابل توانم شد، که من دگر باره «همای» و «واریژکنا» را از مملکت خبونی ها به خانه بر گردانم که من ممالک خبون را بر افگم.»

در ویکی پدیا در باره خبونیان چنین آمده است:
«خبونان یا خبون ها یا خیانیان (لاتین: Chionitae؛ احتمالاً برگرفته شده از پهلوی: Xyōn/Hyōn؛ اوستایی: X'iiāona [Hyaona]) طایفه ای احتمالاً ایرانی تبار که در اواخر روزگار باستان در سرزمین های باختر و فرارود (ماوراءالنهر) ظهور کردند.

معمای خاستگاه تباری خيون‌ها بسيار مبهم است، به ویژه اين که اين نام به نام‌های اوستایی X'iaona، پهلوی Xyōn، و هون/خيون بسيار نزديک است و اين که اين مردمان باشندۀ تقريباً همان منطقه جغرافیایی بودند. در حقيقت، خيون‌ها يکی از امواج مهاجرت‌های شرقی به سوی ايران در اواخر روزگار باستان بودند. اما اين که آن‌ها دقيقاً چه کسانی بودند، جای بحث دارد.

گيرشمن، باستان‌شناس فرانسوی، پس از مشاهدۀ نام HIONO بر روی سکه‌های ایرانی شرقی اين نام را به خيون‌ها نسبت می‌دهد. افزون بر اين، او عبارت ديگر ÉPTLA ÈIONO بر روی اين سکه‌ها را سندی بر حاکميت نخبگان هفتالی بر خيون‌ها می‌داند و آن‌ها را با هون‌های سفيد يکی می‌داند، و براین باور است که خيون‌ها نه از نژاد ترک بودند و نه از نژاد مغول.

تورانيان، از جمله ارجاسب، رقيب گي گشتاسب بودند. قبیله‌های دانو و خوئیون که در پهلوی و حماسۀ يادگار زريران خيون گفته شده، دو قبیله تورانی بوده‌اند که در زمان کي گشتاسب کیانی، ایرانیان با اين گروه جنگ‌های فراوانی کردند که بسيار مشهور و به جنگ‌های مذهبی معروف می‌باشد. در پشت‌ها، ارجاسب، خي آنی خوانده شده و آشکار است که اين نام هم اسم قبیله و هم نام اسکان اين قبیله بوده‌است. به موجب پشت نوزدهم و رسالۀ مذکور پهلوی، همۀ پهلوانانی که در جنگ‌های مذهبی با ويشتاسب و اسفنديار و زرير و ساير پهلوانان ایرانی رقيب و هم نبرد بودند، خيونی خوانده شده‌اند. در روايات ساسانی برخی از قبایل زردپوست شمالی خيون نامیده می‌شدند و پادشاهان ساسانی با خيوانان نبردهای بسيار داشتند. آميانوس مارسلينوس- تاريخ‌نويس رومی سده چهارم ميلادی، از خيوانان و شاه آنان گرومباتس که منازعات و جنگ‌هایی با شاپور دوم داشت، یاد می‌کند. اميانوس مارسلينوس (Ammianus Marcellinus)، نخستين نويسنده‌ای است که از خيون‌ها یاد کرده. او مقام ارشدی بود که وقایع تاريخ نخستين خيون‌ها را ثبت کرده، دوره‌ای که با فرمانروایی شاپور دوم، امپراتور ساسانی (۳۷۹-۳۰۹ م.) هم‌عصر بوده‌است. خيون‌ها در میانه‌های دورۀ ساسانی ساکن دشت‌های مرو (واقع در کشور ترکمنستان کنونی) بوده‌اند. نام آن‌ها در جزء سپاهيانی که به یاری شاپور دوم آمده بودند، دیده می‌شود اما اين طایفه در دوستی ايران وفادار نماندند و پس از مرگ شاپور دوم چند بار به خراسان بزرگ هجوم آوردند و در اين سرحدات دشمن عمده ايران به شمار می‌رفتند.

هيونگ‌وها (هونوها)، نياکان «هون»‌های بعدی هستند که کتاب پهلوی، که تفسير اوستا باشد، آن‌ها را خيوانان می‌نويسد. اما در خود کتاب مقدس زردشتيان صفت هيائونا (Hyaona) يعنی خيونی نگاشته آمده است.»

به هر رو، بيشتر پژوهشگران بر آن اند که همانا همين خيون‌ها، نياکان هونو‌ها بوده‌اند که از سرزمين‌های نيایی خود به سوی مرزهای جنوبی سيبيري و شمال چين در امتداد مرزی که کنون ديوار بزرگ چين در آن جا برپا است، شتافته بودند. در آن جا دو قبیله خيونی استقرار يافتند که پسان‌ها در اثر آميزش شان با چيني‌ها - تبار نوی به نام هونوها (خونوها، سيونوها) پديد آمد.

چنين پنداشته می‌شود که (بنا به برخی از داده‌ها) در حوالی 2600 سال پيش از ميلاد تا 1000 سال پيش از ميلاد در درازای تقريباً 1600 سال شماری از زردپوستان چيني با بخشی از سپيدپوستان- هيان يون‌ها (хяньيونь) و هون يوی‌ها (хуньюй) آميزش يافتند و هونوها را به ميان آوردند. هيان يون‌ها و هون يوی‌ها در دشت‌های کناری جنوبی بيبابان گوبی بود و باش داشتند. داده‌های ديگر، اين تاريخ را 1650 سال پيش از ميلاد می‌پندارند.

در افسانه‌های چيني آمده است که شهزاده يا سرداری از دودمان نيمه افسانه‌یي سیا (سيه) با خانوار و پيروان و هواداران خود در برابر دربار برافروخت و به بيبابان گريخت و در آن جا با شماری از تيره‌های کوچرو و دامدار بيبابانگرد و دشت نورد هيان يون‌ها و هون يوی‌ها آميزش يافت. اين‌ها را روشن است نمی‌توان هونو خواند. اما می‌توان نياکان هونوها يا پرتوهونو شمرد. نسل نوی که از آميزش چيني‌های زرد پوست و بيبابانگردان سپيدپوست پديد آمد، هونو نام گرفت. در منابع چيني نام اين قوم سينهو يا سيونو آمده است. در انگلیسی Hsiung-nu و در آلمانی Hiung-nu

بايد متوجه بود که هونوها را که می‌شود هون‌های قديم يا هون‌های آسیایی خواند، با خيونی‌های سپيدپوست تورانی - ایرانی و هون‌های اروپایی Hunn عوضی نگرفت. هونوها هر چند هم از بازماندگان خيونی‌ها بودند، با توجه به آميزش با چيني‌ها و ساير بوميان ميتيست (دورگه و چندرگه) از آن‌ها متفاوت گردیده بودند.

بر سر اين که هونوها به چه زبانی سخن می‌گفته‌اند، جرو بحث‌های فراوانی روان است. از اين زبان تا کنون چیزی به ما نرسیده است. چون يا اين که اصلاً رسم الخط نداشتند و يا هم به روی پوست می‌نوشتند که حفظ نشده است.

در باره برخی از واژه ها تا کنون جر و بحث های بی پایان روان است. تردیدی نیست که زبان نخستین هونوها همان زبان خیونی ایرانی خاوری بوده است که با زبان اوستایی بسیار نزدیک بوده. برای نمونه هونوها- پادشاه خود را شانویو می گفتند. برخی ها شانویو را از ایرانی قدیم می دانند که از شاه گرفته شده است (شاه - نیو؟) و برخی دیگر (از جمله گومیلیف) آن را از پروتومغولی- سایان یا شایان می دانند که به معنای برجسته و نمایان و برارنده است. باز هم دیده می شود که شایان در زبان پارسی دری کنونی هم به معنای برجسته و برارنده و نمایان است. شهبانوی هونوها به قرار منابع چینی، «شی» لقب داشته است که باز هم به شاه و شه ایرانی نزدیک می باشد. بسیاری از پژوهشگران کوشیده اند، نام های برخی از شاهان هونو را همانند نام های ایرانی باستان ارزیابی کنند. مانند مادون شانویو (به سان فریدون، ایدون و...) . رنه گروسه در کتاب امپراتوری صحرانوردان و باباجان غفوراف در کتاب تاریخ خلق تاجیک وی را ماودون خوانده اند. روس ها وی را بیشتر مودی می خوانند.

دیدگاه بیشتر رایج، هوادار تورکی زبان بودن هونوها است. با این هم، حتا هواداران چنین دیدگاهی، پیوند زبان هونوها را با زبان های ایرانی خاوری منتفی نمی پندارند. دیدگاه دیگری که هست، زبان هونوها را مربوط به گروه زبان های قدیمی شرقی ایرانی می دانند که بسیار با زبان سکایی ها یا ساک ها یا زبان باشندگان سپید پوست گستره سرچشمه رود ینی سی (پولی بلینک) نزدیک بوده است. شماری از دانشمندان به عنوان نمونه ب. آ. سربیریانیکف می پندارند که زبان های چواشی (بلغاری) ریشه در زبان هونوها دارند. زبان پروتوتورکی چواشی یک زبان به ویژه کهن است و در بر دارنده بسیار از واژه های دارای ریشه و خاستگاه هونویی. مانند هوناشا- داماد، هوناما- خوش (مادر زن)، هونات- تکرر است.

در این جا یک چیز بسیار شایان اهمیت است: باید دقیق متوجه بود که در باره زبان هونوها در کدام دوره سخن گفته می شود؟ تردیدی نیست که در آغاز، زبان شان همان زبان خیونی بسیار نزدیک به زبان اوستایی بوده است. اما در مراحل بعدی دگرگونی هایی در زبان شان رونما گردید. باید از یاد نبرد که هونوها کنفدراسیونی بوده اند شامل 24 قبیله گوناگون. در اواخر پادشاهی هونوها، کشور شان به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده بود. در جنوب بیشتر متمایل به چین بودند و سرانجام هم تابعیت چین را پذیرفتند. اما در شمال وضع به گونه دیگر شکل گرفت. آن چه مربوط به زبان جنوبی ها می گردد، تردیدی نیست که بیشتر به زبان های خانواده تورکی نزدیک بوده است. برخی از واژه هایی که از زبان آن ها بر جا مانده است مانند اوزون (دراز) و اویون (خرگوش) ریشه آلتایی دارند.

اما به گونه یی که منابع چینی نوشته اند، زبان هونوهای شمالی بیشتر به زبان تخاری نزدیک بوده است.

همین گونه ژون ها و دی ها- دو تیره دیگر تورانی، با آمیزش با چینی ها، تبتی های منگولوبید که از تبت شرقی به مغولستان کوچیده بودند، با بخش دیگری از هونوها آمیزش یافتند و دونخواها (دون هواها) یعنی نیاکان مغول ها را پدید آوردند.

پسان ها بخشی از هونوها با دونخواها آمیزش یافتند و **اوهون ها** را تشکیل دادند که از آنان نیاکان دومی مغول ها یعنی سیان بای ها به میان آمدند. از جمع سیان بای ها - ژوژون ها زاده شدند که پیشینیان بعدی مغول ها شدند. هونوها همین گونه با خاکاس ها (که در منابع چینی به نام خیاگاس ها یاد شده اند)- پسان ها قرغیزها و دیگر اقوام سپید پوست سایبریای جنوبی آمیزش یافتند.

هونوها، پس از فروپاشی دولت شان، چهار گروه شدند:

-گروه نخست که در جنوب بودند، با چینی ها آمیزش یافتند و از صحنه تاریخ ناپدید گردیدند.

-گروه دومی که در شرق بودند، با توده های پروتومغولی آمیختند و نیز همین گونه، ناپدید شدند.

- گروه سومی که در شمال بودند، به چند بخش تقسیم شدند که بخشی از آنان به سوی اورال و ولگا شتافتند و به اوگرها پیوستند و توده نو هون ها را به میان آوردند که آتیلای پرآوازه از میان شان برخاسته بود. بخش دیگر آن ها با سرمات های سپید پوست و آلن های سپیدپوست ایرانی آمیزش یافتند که به ترتیب خزرها و بلغارها را به میان آوردند. یعنی تاتارهای بعدی دقیقاً با بلغارها یکی اند و شالوده ایرانی دارند.

- گروه چهارمی که در شمال باختری بودند، به دو بخش تقسیم شدند: بخشی با اوسون ها یکجا شدند - یویی بان ها (که شماری آن ها را به نام هون های سفید هم یاد کرده اند و یفتلی ها را از بازماندگان ایشان می شناسند) و بخش دیگر، به یویه شی ها یا نیاکان سغیان و کوشانیان پیوستند و در میان آن ها ذوب شدند.

آن چه مربوط به هون های سفید می گردد، باید گفت که شمار هونوهایی که به اوسون ها و یوئه شی ها پیوسته بودند، بسیار اندک بود. در حالی که نفوس اوسون ها و یوئه شی ها را هر یک بیشتر از 600 هزار نفر تخمین می زنند(جمعا

نخستین اطلاعات موثق منابع چینی در باره قبایل پروتو-هونویی ها متعلق به سده های هفتم-چهارم پیش از میلاد می باشد. در آن هنگام، قلمرو مرکزی این قبایل بخش شمالی استان کنونی شانشی چین هم مرز با اوردوس Ordos بود. در حوضه رودخانه وی هی Weihe در شمال شهرستان لونسیان Lunsyan لیوهون ها lyuhun زندگی می کردند.

در شمال آن ها در «بای دی» Beidi (شهرستان کنونی تسینیان Tsinyan) قبیله سیوی یان syuyyan بود و باش داشت. میان لیوهون lyuhun و سیویان syuyyan در اندین Andin و پین لیان Pinlyan (پینگ لیانگ Pingliang و گون یون Guyuan کنونی) «نسل اوشی» بسر می بردند.

جدا شدن دامداری از کشاورزی، که در مواد پژوهش های باستان شناسی در شمال چین و گستره مغولستان در سده های هفتم- پنجم پیش از میلاد، ترصد شده است، منجر به ظهور قبایل کوچرو دامدار و شبان دشت نشین در این جا گردید.

پیامد این فرایند در کوتاهمدت، گرد آمدن برخی از این قبایل در اتحادیه های قبیله یی بود. منابع نوشتاری این دوره، سرشار از گزارش ها در باره یورش های پیوسته و پیهم کوچروان دشت نشین، بر آبادی های پراکنده و روستاها و دیهه های کشاورزان چین است.

تاخت و تازها و شبخون ها، تنها مقارن با سده چهارم پیش از میلاد با استقرار هژمونی سردارنشین تسین که توانست بخش بیشتر آبادی ها و دوک های دودمان رو به افت چزو (ژو) را زیر چتر خود متحد بگرداند، کاهش می یابد.

در اواخر سده چهارم پیش از میلاد، گردانندگان کشور تسین (شین) گستره زیستگاه اقوام پروتو-سیونو protosyunnus (نیاکان هونوها) را اشغال کردند و کوچیانی که در آن جا می زیستند، زیر فشار جنگ افزارهای چینی، ناگزیر کوچیدن به شمال باختری گردیدند.

برای جلوگیری از تاخت و تازهای کوچروان مرزی بر چین باستان، نخستین بخش دیوار بزرگ چین «چان-چئن» (چانگ چنگ) ساخته شد. پس از چندی، قبایل یاد شده در تسلیان-شان Qilian و ادزین-گولا ظاهر می شوند.

سئما تسیان (سئما کیان Sima Qian)- «پدر تاریخ چین»، نویسنده کتاب «شی-تری» (چی چی- Chi Chi) («یادداشت های تاریخی «Historical Notes») با سخن گفتن در باره نیاکان بلافصل قبایل سونیو (هونو) واقعیت های تلخ رویارویی دو فرهنگ بزرگ زمان خود- فرهنگ کشور امپراتوری چین کشاورز و زمیندار

بیش از 1.2 میلیون نفر). شمار هونوها در کل 360 هزار نفر تخمین زده می شود که از این جمع، همان گونه که گفتیم، هونوهای جنوبی به چینی ها، هونوهای شرقی به توده های پروتومغولی و بخش دیگر یعنی هونوهای شمالی به سایر قبایل خاوری و شمالی و به اوگراها در اورال پیوسته بودند که در آینده هون ها را ساختند. تنها گروه چهارمی که در شمال غربی می زیستند، به اوسون ها و یوئه شی ها پناه آوردند. تازه چنانی که در همین مقاله کمی پسان تر خواهید دید، هونوهای شمالی و غربی، بیشتر متشکل از بازماندگان یوئه شی ها بودند.

روشن است چنین تعدادی نمی توانستند بافتار تباری و زبانی اوسون ها و یوئه شی های غربی را به گونه بنیادی دگرگون بسازند. البته، پیش تر از این هم اوسونی ها در جنگی توانسته بودند، نزدیک به 40 هزار تن از هونویی های شمالی بیشتر یوئه شی تبار را اسیر بگیرند. روشن است در چنین موارد، مردان را می کشتند و دختران و زنان و کودکان شان را به بردگی و کنیزی می بردند. به هر رو، هر چند در چنین موارد، تا اندازه یی بافتاری تباری و زبانی دستخوش دگرگونی می شود، اما به گونه یی که تاریخ بارها نشان داده است، بیشتر به سود تبار و زبان پیروزمندان. از همین رو هم بوده است که بیشتر پژوهشگران نوشته اند که هون های سفید از سایر هون ها تفاوت داشته و زبان شان از گروه ایرانی شرقی بوده است.

به هر رو، به دلیل این که از هونوها هیچ اثر مکتوبی بر جا نمانده است و همه بر نوشته های چینی ها تکیه می زنند، رسیدن به نتیجه قطعی در زمینه بسیار دشوار می نماید. گ

settled agricultural China و فرهنگ امپراتوری سیونو (هونو)ی کوچ نشین و دامدار nomadic Xiongnu Empire را که روند تاریخ تباری- سیاسی ethno-political history بخش شمالی آسیا را برای چندین سده تعیین می کرد، مد نظر داشت.

در واقع، وضعیت تا حدودی متفاوت بود. باشندگان جلگه های آسیای مرکزی و کوهپایه های میانه آسیا، متشکل بر چندین قبیله پراکنده و تکه تکه و چندپارچه و چند زبانه بودند. تا پایان سده سوم پیش از میلاد، نیروی سیاسی اصلی در منطقه- امپراتوری یوئه شی Yuezhi (در زبان یونان باستان یاتی- «yatii» در لاتین- «آسی ها» و نیز اتاکوری ها (attakory) بود که گستره سرزمینی آن ها از شمال خاوری چین (بخش باختری منچوری متاخر) تا واحه های ترکستان خاوری پهن بود.

سیما کیان، گستره بودوباش یوئه شی ها را به گونه تقریبی چونان دایره بودوباش قبایل سکایی- اسکیتی که به زبان های ایرانی قدیم یا دیگر زبان های هندواروپایی سخن می گفتند؛ چنین پرداز می نماید: «یوئه شی ها در آغاز میان دانهوانگ و تسلیان- شان زندگی می کردند». در این حال، در باره یوئه شی چنین توضیح می دهد: «در آغاز، یوئه شی ها در گستره یی از دانهوانگ در شرق، و از تسلیان-شان در غرب ... بود و باش داشتند». دانهوانگ-همین شلچژوی کنونی Shachzhou است و تسلیان- شان Qilian در جنوب باختری گانچژو Ganzhou واقع است.

این اطلاعات در نوشتارهای برجامانده از «تسیان- هان شو» یا کیان- هان شو (Qian Han Shu) یا (تاریخ اولیه امپراتوری هان) The early history of the Han گردآوری شده است که بر طبق آن، یوئه شی ها سرزمین های واقع در امتداد خط الراس اصلی رشته کوه های ریشث هوفن (Richthofen) در جنوب سوژو و جنوب غربی گانچژو Ganzhou را زیر فرمان داشتند.

اسناد عهد اواخر امپراتوری هان، گستره بودوباش یوئه شی های باستان را میان ژانگ و تسزیوپیوان Jiuquan، یعنی در مناطق کنونی گانچژو Ganzhou و سوژو Suzhou جا می دهد به علاوه بولانگیر Bulangir و اندزین گل Edzin.

مطابق اطلاعات چینی ها، یوئه شی ها نیرومندترین اتحادیه در مرزهای چین در عهد امپراتوری تسین (شین) بودند که چینی ها از کشور شان اسب های تنومند و خوش پیکر به دست می آوردند. آن ها یکصد هزار جنگجوی آماده رزم داشتند و بیشتر قبایل کوچ نشین همسایه، از جمله سیونوها (هونوها)، که همسایه خاوری شان بودند، در در وابستگی از آنان بسر می بردند. گاهنامه های چینی می نویسند که: «زمانی یوئه شی ها بسیار نیرومند بودند و به سیونوها (هونوها) به دیده تحقیر می نگریستند»¹.

مقارن با اواخر سده سوم پیش از میلاد، قبایل کوچی غیر چینی، که در میان آن ها هونوها هم بودند، زیر فشار پادشاهی شمال چین- ژائو، از استپ های اوردوس Ordos به شمال عقب نشینی کردند. در این زمان، رهبری هونوها به دست تومان³ بود که همسر ارشد وی- «ملکه»، یک بانو از یوئه شی ها بود. در این باره می توان با این واقعیت جدی دآوری کرد که شهبانوی «ئه شی» در میان ائتلاف دودمانی هونو- خویان (هویان Huyan) و یا خیان (هایان Hayyan) خوانده می شد.

این واژه- (خویان (هویان Huyan) و یا خیان (هایان Hayyan) موازی مستقیمی در تعیین مفهوم اصلی مقدس یوئه شی- «تسزیوپیان» (tszyuyyan) «سفید» «راه سفید»، «راه شیری» می یابد، و اصطلاح «ائه جی» («ائه شی») («شهبانو») که در قالب «اتی» (ati) بازسازی می شود، کپی دقیقی از یکی از واریاسیون ها (تغییرات) گرافیکی graphic variations همان کلمه (خویان (خویان یا هویان Huyan) و یا خیان/خیان

3. از گذشته های بسیار دور، قبایل کوچرو تورانی، سپاهیان شان را در گروهان های ده نفری- تومان ها، آرایش می دادند. از ده گروهان ده نفری- یک گردان صد نفری و همین گونه از ده گردان صد نفری- یک هنگ هزارنفری و از ده هنگ هزار نفری- یک سپاه ده هزار نفری تشکیل می یافت. معمولاً تومان های ارشد در راس همین سپاه های ده هزار نفری قرار می گرفتند. چنین بر می آید که تومان منصب لشکری رهبر هونوها بوده باشد تا نام وی-گ.

(هایان Hayyan) است، که بعدها به شکل «یوئه جی»⁴ [یوئه شی-گ] ثبت شده بود. به سخن دیگر، در جامعه هونوهای قدیم، کلمه «یوئه جی» [«یوئه شی»-گ] عیناً «شهبانو» یا «ملکه» معنا می داد.⁵

پسر تومن Touman - ماودون Maodun به نوشته همان نویسنده چینی، در نزد یوئه شی ها «گروگان» بود.⁶

ماودون دیگر بزرگ شده، با فریب دادن یوئه شی ها و گریز از نزد آنان، نوعی «کودتای کاخی» (کودتای دورن خانگی) را به راه انداخت: او زن پدر خود (نامادری خود)- همسر ارشد یا شهبانو، و پسر او- ولیعهد و وارث تاج و تخت شاهی (یعنی برادر ناتنی خود از رشته پدری)، و سرانجام هم پدر خود- تومن شانیو را که به دلایلی مخالف بازگشت ماودون بود، کشت.⁷

4. شایان یادآوری است که کلمه یوئه شی را به زبان روسی به شکل یوئه چژی (Юэчжи) می نویسند. در زبان چینی، به اشکال گوناگون آمده است؛ مانند: یوئه جی، یوئه ژی، یوئه شی، دایوئه جی و تا- یوئه جی و هم تا-یوئه جی. روشن است در زبان های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی هم به پیروی از چینی ها آن را به اشکال گوناگون نوشته اند. از دید ما، برای جلوگیری از سردرگمی بهتر است تنها به یک شکل نوشته شود. چون معنای دقیق این کلمه، شهبانوی ماهتابی (یعنی ملکه آمده از سرزمین ماهتابی ها- مهابانو) است، و «شی» به شهبانو بسیار نزدیک است، از همین رو، آن را به شکل «یوئه شی» آورده ایم. بایسته یادآوری است که هونوها پادشاه خود را به نام شانیو و شهبانوی خود را به نام «شی» یاد می کرده اند. منظور از سرزمین ماهتابی، کشوری است که در ترکستان خاوری واقع بود و در آن پنج قبیله آریایی (ایرانی زبان) زندگی می کردند که نامدار ترین شان کوشانی ها بودند.

شاید در آینده، پس از فروپاشی امپراتوری هونوها و پیوستن بخشی از آنان به یوئه شی ها و اوسون ها، آن ها را از همین رو، هون های سفید خوانند.-گ.

5. بایسته یادآوری است که در زبان های ایرانی خاوری باستان «هو» به معنای نکو و خوب به کار می رفته است؛ مانند هوشنگ (نکوکار) و هومن و... همچنین امکان آن می رود که کلمه «آجه» یا «آجی» هزارگی که چونان نشانه تکریم و تعظیم به بانوان پیر و کهنسال به کار می رود، نیز ریشه در همین «ئه جی» (شهبانو) داشته باشد. مانند کان آهن «آجه گک» بامیان که نادرست به شکل «حاجی گک» معروف شده است. باید گفت که «آ» در زبان چینی چونان نشانه احترام و تکریم و تعظیم به کار می رود. به گونه مثال، در اخیر نام سردار آشین (سردار آسین یعنی سردار آسمانی) که آن را به شکل آشینا نوشته اند. به دور نیست که در کلمه هایی چون آقا و آجا (آجه- مادر بزرگ) در زبان های ترکی، آجا (آجه)، آبا (آپه)، آبا (آبی) در گویش هزارگی پارسی دری و نیز آنا و آکا (اکا) (مادر بزرگ و عمو) در زبان پشتو و...- «آ»، از همین نشانه احترام چینی «آ» گرفته شده باشد.-گ.

6. چنین بر می آید که آیین گروگان گرفتن و گروگان گذاشتن در میان کوچی های آن زمان مرسوم بوده باشد. با این هم، نباید از یاد برد که این تنها روایت چینی ها نیست. سنت نوزادبخشی (آونکولات avunculat) در میان اوسون های باستان 2 نیز رواج داشت که مطابق آن، نوزادان را به خاندان مادریش می سپردند. زیرا چنین می پنداشتند که نوزاد مال آنان می باشد. چون دختر شان آن را به دنیا آورده است. سپس کودک را می توانستند دو باره از خاندان مادریش خریده و به خانواده پدرش بازگردانند.

یادداشت گزارنده: چون چنین رسمی در میان ایرانی زبانان نیست، روشن است به دشوار بتوان چنین همتاواژه یی در زبان پارسی دری برای آوانکولات یافت. شاید ترجمه تحت اللفظی avuncular- گذاشتن نوزاد نزد برادر مادر - ماما (دایی) شده بتواند. هر چه است، ما در این جا نوزادبخشی نوشته ایم. -گ.

7. ماجرای در گروگانی بسر بردن شهزاده ماودون و بازگشت دراماتیک او و کشتن پدر و نامادری و برادر ناتنی اش (شاه و شهبانو ولیعهد هونوها) را بسیاری از پژوهشگران تاریخ هونوها از جمله اکادمیسین گومیلیف در کتاب معروف خود- «تاریخ خلق هونو» با تکیه بر منابع چینی آورده اند. فشرده ماجرا چنین است که هونوها کنفدراسیون قبیله یی بودند زیر فرمان پادشاهان کشور ماهتابی (پسان ها- یوئه شی ها). پادشاه ماهتابیان بنا بر مصلحت های سیاسی، یکی از شاهدخت ها را به همسری تومن شانیو- پادشاه هونوها داده بود. تومن شانیو هم بنا بر مصلحت های سیاسی، همانا همین شاهدخت ماهتابی را شهبانوی کشور ساخته و پسر وی را ولیعهد رسمی اعلام داشته بود.

در این حال، تومن شانیو، برای حفظ روابط حسنه با دربار شاهنشاهی کشور ماهتابیان و به خاطر کسب اعتماد شاهنشاه و تضمین پادشاهی آینده برای نواده وی، ماودون- پسر ارشد خود از همسر نخستین اش را چونان گروگان به دربار ماهتابیان فرستاده بود.

در باره این سنت شکنی بی سابقه روابط سنتی در جامعه سیونوها، سیما کیان چنین حکایت می کند که «در حالی که مردم خاموش بودند و چاره یی جز اطاعت و فرمانبرداری نداشتند، دشمنان جسور در کشورهای همسایه، بر آن شدند تا مودون را که در چپ و راست سرگرم زدن سرهای بستگانش بود، تهدید به جنگ نمایند و خواهان پرداخت باج و خراج گردند. این بود که سفیران دونخواها (دون هوا) از راه رسیدند و اظهار داشتند که مودون به نشانه صلح با آن ها باید بهترین اسب از گله هونوها و زیباترین همسرش را به آن ها بدهد.

نزدیکان مودون شوریدند و برآشفتمند و می خواستند تا به خاطر چنین گستاخی، سفیران را بکشند. اما مودون جلو آنان را گرفت و با لبخند گفت: «آیا ارزش دارد که از دوستان همسایه یک اسب یا یک زن را دریغ کنیم؟» ...و دستور داد هر چه می خواهند، برای شان بدهید.

قبایل کوچی دونهو (Donghu یا dunhu)⁸ همسایگان شرقی هونوها بودند. مرزهای جنوب خاوری متصرفات دون هوا به جزیره نمای کوریا می رسید. آن ها همچنین در لیادونگ و مناطق مرزی شمال چین زندگی می کردند.

دونوها، بارها و بارها با دودمان های حاکم چین باستان پیمان هایی می بستند، مگر، باز هم، همه بند و بست ها را زیر پا می گذاشتند و با چینی ها از سر جنگ و ستیز پیش می آمدند و گهگاهی هم بر آنان به پیروزی هایی دست می یافتند. در سده سوم پیش از میلاد، دونوها، نیروی شایان توجهی در استپ های آسیای مرکزی به شمار می رفتند.

دونوها با هونوها مناسبات برابرانه و متساوی الحاقی داشتند. گستره بودوباش آنان را نوار سرحدی یی از هم جدا می ساخت که به هیچ کسی تعلق نداشت. در دو سوی سرحد، پاسداران دو دولت به گزمه (گشتزنی) و پهره (پاسبانی) می پرداختند. مرزبانان دونوها در خاور و مرزبانان هونوها در باختر. به سال 209 پیش از میلاد، دونوها زیر فشار چین، ناگزیر به عقب نشینی از نوار مرزی شدند و از همین رو، از هونوها خواستند تا زمینی به عرض 1000 لی (500 کیلومتر) را به آنان بدهند.

اما، مودون که خود را سزوار تخت شاهی هونوها می پنداشت، با فریب دادن یوئه شی ها و ربودن یک اسب از نزد آنان گریخت و به اردوگاه پدری آمد. سپس با کشتن شهبانو، ولیعهد و شاه، خود شانیو شد و سپاه بزرگی فراهم آورد و آغاز به جهانگشایی کرد و همه قبایل کوچرو را از خاکاس ها یا خیاگاس ها (نیاکان قرغیزها) گرفته تا دونخواها (نیاکان مغول ها) و اوسون ها و... (در کل- 24 قبیله) را زیر فرمان خود درآورد و این گونه، شاهنشاهی کوچی بزرگی را پی ریخت. سپس، بر یوئه شی ها تاخت و با یورش غیر منتظره پادشاه آنان را کشت و سپاه آنان را به سختی شکست داد. این بود که یوئه شی ها ناگزیر به ترک ترکستان شرقی و همه متصرفات خود گردیدند و به سوی غرب و جنوب گریختند و در آن جا یکی از قبایل شان - کوشانی ها، با شکست دادن یونان و باختری ها پادشاهی نوی را پی ریختند.

این در حالی بود که در زمان پدرش، هونوها در وضع بس دشواری به سر می بردند و از چهار سو در محاصره دشمنان نیرومند قرار داشتند: در جنوب چینی ها، در شرق دونخواها (نیاکان مغول ها) در شمال خاکاس ها یا خیاگاس ها (نیاکان قرغیز ها که در آن هنگام در سرچشمه رود یی سی بسر می بردند) و در غرب- اوسون ها و یوئه شی ها-گ. 8. به گونه یی که پیشتر نوشتیم، نیاکان هونوها متشکل از دو قبیله خیونی یا خیانی- هیان یون ها (хяньюнь) و هون یوی ها (хуньюй) بودند. هونوها از اثر آمیزش چینی ها با هیان یون ها به وجود آمدند. دونوها از اثر آمیزش هون یوی ها با قبیله تورانی دیگر به نام ژون ها پدید آمدند. چنین بر می آید که باید نام قبیله نو- «ژونوها» می بود، مگر، به هر دلیلی که بوده، منابع چینی آن ها «دونوها» نوشته اند و آن ها با همین نام وارد تاریخ شده اند. بایسته یادآوری است که ژون ها با دی ها دو قبیله همسایه بسیار نزدیک خویشاوند بوده اند که چینی ها به دشوار می توانسته اند آن ها را از هم دیگر تفکیک کنند.

در سده سوم پیش از میلاد، قبایل سیان بی (نیاکان مغول ها) از اتحادیه دونهو بیرون شدند. چینی ها دونوها را به نام وحشیان خاوری می خواندند. دون هوا در دوره دودمان چزو باستان در 1100 پیش از میلاد به میان آمده بودند. پس از آن که در 150 پیش از میلاد، هونوها، دونوها را سرکوب کردند، از اثر آمیزش هونوها با بخشی از دونوها، قبیله نوی به نام هووان ها پدید آمدند. این بود که سیان بی ها از آنان جدا شدند و در میانه های سده چهارم میلادی آن ها را استیلا و اسبیميله نمودند. گ.

سیما کیان در این باره چنین گزارش می دهد: «...دونهوها- دشمنان هونوها با جسارت و گستاخی بار دیگر از هونوها خواستند تا زمین های مرزی را به آنان واگذار شوند.

ریش سپیدان و بزرگان، کارآموده و درس آموخته از تجربه تلخ پیشین، هیچ اعتراضی نکردند و گفتند: «این زمین ها بیابانی اند و یکسره مردابی و نمکسار و سنگلاخی، که در آن ها هیچکسی گاو و گوسفندی را به چرا نمی برد». از این رو، به ماودون سپارش نمودند تا زمین ها را به دونهوها بدهد. اما ماودون خشمگین شد و آغاز به داد زدن بر سر بزرگان کرد که از ترس نزدیک بود بمیرند: «زمین، پایه و اساس دولت است. آیا می توان آن را به کسی داد؟»

او هر کسی را که به وی توصیه نموده بود تا زمین ها را واگذار شود، سر برید. سپس بر پشت زین نشست و سوار بر اسب فرمان داد تا بی درنگ بر دشمن لشکرکشی نمایند و هر کسی را هم که تعلل بورزد و دیر بیايد، سر بزنند. این گونه، او، بی درنگ، رزمندگان را گرد آورد و بر سر دونهوها که انتظار هیچ چیزی را نداشتند، ریخت.³

سیما کیان این گونه، آغاز فتوحات هونوها را شرح می دهد. ماودون، با حيله گری و خشونت و ستم، همقبيله یی هایش را وادار به فرمانبرداری بی قيد و شرط نموده، فرمانروای عالی شد.

ماودون مدیریت پایتخت متصرفات خویش را، خود به دوش گرفت و سرزمین های خاوری و باختری گستره زیر فرمانش را به فرماندارانی از میان بستگان نزدیک خود سپرد. دوره امپراتوری هونوها از همین اعلام پادشاهی ماودون آغاز می شود.

سپاهیان همیشه پیروزمند و شکست ناپذیر ماودن شانوی روی ناکامی را ندیده بودند. در میدان نبرد جنگجویان در سه صف آرایش می یافتند- مرکز و جناح های چپ و راست (قلب، میمنه و میسره) که هر یک وظیفه خود را نیک می دانستند. در سپاه- نظم و انضباط آهنینی برپا بود: به خاطر کوتاهی و سهل انگاری یک رزمنده، همه دسته را (به شمول فرمانده وی) سر می بریدند. سربازان ماودون، در یک زمان کوتاه در شمال تا دریاچه بایکال، در باختر تا ترکستان خاوری، در خاور تا رودخانه لیائو رسیدند و در جنوب به سر زمین چین باستان نزدیک شدند.

در گزارش های منابع چینی آمده است که در سال 201 پیش از میلاد، هونوها به رهبری او، قبایل شمالی هون یوی hunyuy، تسیویی شی tsyuyshe، دینیلین Dinlin، گیکون gekun و تسایلی Zeil را زیر فرمان خود درآوردند، و در سال بعد به برداشتن گام های پویاتر در مرزهای شمالی امپراتوری هان پرداختند.

برتری نظامی سواران چابک هونوها بر سربازان کم تحرک چینی چنان بزرگ بود که به سال 192 سال پیش از میلاد، ماودون در نامه دراز خود، بی پروا و بلندپروازانه، از ملکه بیوه هان- گائو خواستگاری کرد که با این کار، به گونه بسیار اهانت بار، سنت دیرین چینی وفاداری به همسر حتما پس از مرگ وی را زیر پا می گذاشت. در این حال، ماودون چنین می پنداشت که مطابق آیین های کوچی ها، عروسی با نماینده دودمان حاکم کشور فتح شده به خودی خود، باید مستلزم گنجاندن زمین و مردم آن به گستره کشور فاتح باشد.

شیوه و سبک نوشتن نامه به آن پیمانه چندان آور و تحریک آمیز بود که سیما کیان یارای ترجمه متن آن را نداشت. اما نامه تا روز ما حفظ شده است⁹ و آشکارا نشان دهنده تراز روابط میان هونوها و چین باستان است.

⁹. به گونه یی که دیده می شود، ماودون به ملکه بیوه چین نامه مفصل خواستگاری نوشته بود. در این جا چند پرسش اصولی مطرح می گردد:

- آیا هونوها از خود رسم الخط داشتند یا نه؟
- اگر داشتند، آیا به این رسم الخط آثاری برجایمانده است یا نه؟
- نامه هایی که نوشته بودند، به کدام زبان بوده است؟
- آیا این نامه و یا سایر نامه یی که شانیوهای هونویی به دربار چین می فرستاده اند، کنون در بایگانی های چینی هنوز هم موجود است یا نه؟

ماودون نوشته بود: «من تنها هستم. من در سرزمین استپ های پر از گاوها و اسب ها بزرگ شده ام. تنهایی برای هر دو ما خسته کننده است، ما از آن چه می تواند به ما آرامش ببخشد، محروم هستیم...».

ملکه، پس از دریافت این نامه، خشمگین و پراژنگ شد و پیشنهاد اهانت آمیز ماودون را رد کرد. در این حال، درگیری هونها با مرزبانان چینی در سراسر مرز شمال و شمال باختری امپراتوری هان ادامه داشت. اما، کار به جنگ بزرگ نکشید. چین آماده جنگ نبود. از این رو، ملکه ناگزیر گردید نامه پاسخی خفت باری به دور از شان امپراتوری چین بنویسد، که چنین نامه یی را در تاریخ چین هرگز هیچ فرمانروایی برای «وحشیان» ننوشته بودند. 4

توازن قدرت میان هونها و چین، دست یازیدن به چنین کاری را یک امر ناگزیر ساخته بود. هر چند، برای چینی های باستان، که متکبرانه می پنداشتند که هونها دارای «چهره انسان و قلب جانوران وحشی اند»، چنین چیزی چونان بزرگ ترین آبروریزی بود.

مقارن این زمان، هونها توانسته بودند همه زمین های یوئه شی ها را بگیرند و آنان را به غرب به گستره میان تسیلیان Qilian و دانهوانگ برانند.

به سال 177 پیش از میلاد، ماودون شانویو برای تنبیه چینی ها به خاطر زیرپا گذاشتن خودسرانه و عمدی پیمان صلح بسته شده در آن برهه با امپراتوری هان، از سوی آن ها؛ به جانشین غربی خود فرمان داد تا به سرزمین یوئه شی های هنوز هم قدرتمند، لشکرکشی نماید. سواره نظام هونو، یوئه شی ها را به سختی شکست داد و همچنین توانست مهم ترین مناطق باختری را که در گذشته زیر فرمان یوئه شی ها بود، بگیرد.

ماودون در این باره به امپراتور [(امپراتریس؟)-گ.] هان نوشت: «به لطف [خداوند-گ.] آسمان، همه سپاهیان ما تندرست اند و اسب های شان سالم و تناور. آن ها یوئه شی ها را نابود و رام کردند. به شماری از آنان شمشیر آهیخته زده شد و شماری دیگر را زیر فرمان آوردند و (آرامش و حاکمیت را) برقرار ساختند.

لولان (کرورایانه) Loulan (Krorayna)، اوسون، اوتسزی Utsze (اوگال Avgal) و بیست و شش سردارانشین همسایه با آن ها (در واقع، باید 36 باشد- یعنی همه سردار نشین های وقت ترکستان خاوری) شامل ارتش (هونو) شدند و یک خانواده (یعنی یک دولت) گردیدند. 5

پیروزی نهایی هونها بر یوئه شی ها میان سال های 165-174 پیش از میلاد به دست آمد. سر از این زمان، دیگر در منابع هیچ اشاره یی به درگیری های رو در رو میان هونها و یوئه شی ها دیده نمی شود. و اما آغاز به کوچیدن یوئه شی ها به هفترو و سپس به آسیای میانه در سال های 160 و 158 سال پیش از میلاد، به دلیل

در این جا، نویسنده نوشته است که گویا نامه خواستگاری ماودون تا کنون حفظ گردیده باشد. اما ننوشته است که این نامه در کجا است؟، به چه زبانی و به کدام خطی نوشته شده بود؟ آیا چینی ها اصل نامه را در معرض دید همگانی یا دست کم محافل پژوهشی گذاشته اند یا نه؟

ای کاش چنین باشد. اما من، زیاد باورم نمی آید. شاید نویسنده اشتباه کرده باشد. گمان غالب این است که چون هونها و سایر قبایل کوچی یا این که اصلاً از خود رسم الخطی نداشته بودند و یا این که نامه های شان را به روی پوست های بره ها می نوشته اند، به دلیل فرسوده شدن و نابود شدن چنین نامه های پوستی در درازمدت، شاید چیزی از آنان بر جا نمانده باشد. اگر نامه مانده باشد، موضوع این که هونها به کدام زبان سخن می گفته اند، به گونه نهایی حل می شود. اما موضوع زبان و نوشتار هونها کماکان رازهایی اند که تا کنون در پرده ابهام مانده اند و شاید هرگز هم پاسخ درخور و بایسته نیابند.

به باور من، شاید نامه شانویو با رسم الخط چینی نوشته شده بود. در آن هنگام در میان هونها شمار بسیار اسیران چینی بودند. حال، سخن بر سر نامه بسیار مفصل و دراز است. اگر به راستی چنین نامه یی تا کنون مانده باشد، پس این همه جرو بحث ده ها دانشمند بزرگ در دست کم یک سده و نیم گذشته بر سر چه بوده است؟ گمان من این است که از این نامه تنها همان جمله هایی به زبان چینی مانده است، که سیما کیان در نوشته خود آن را بازتاب داده است. گومیلیف در تاریخ خلق هونو نوشته است که به زبان هونها تنها یک جمله مانده است-گ.

یورش اوسون ها بر آنان بوده است. یوئه شی های رانده شده به غرب آسیای میانه، سرزمین های گستره علیای آمو و وادی های میانی رود سیردریا را گرفتند.

یوئه شی ها در آینده، بنیادگذاران دولت غربی کنتسزوی Kantszyuy - پادشاهی کنگ یا کنگویی ها (Kangha)، (که از 150 پیش از میلاد شناخته شده است و در ترکیب آن از سال 21 پیش از میلاد تا 221 میلادی زمین های بین دریای آرال و کسپین قرار داشت) و نیز امپراتوری آسیای مرکزی-هندی کوشانی (قدرت جهانی سده های یکم- چهارم میلادی در کنار امپراتوری های هان و روم [و نیز امپراتوری اشکانی-گ.]) گردیدند.

در «هو هان شو» در باره ریشه های امپراتوری کوشانی چنین گفته شده است: «هنگامی که دودمان یوئه شی به دست هونوها برفتاد و واژگون شد، به (گستره یونان و باختر، به جنوب آسیای میانه) کوچید و به پنج سردارنشین فروپاشید... پس از گذشت صد سال سردار گویشانی guyshuan (کوشانی) شاهزاده کیوتسزویکیو (Kiotszyukyu) (کودجولا کدیفز) (Kudzula Kadfiz) چهار شاهزاده نشین دیگر را تابع خود ساخت و خود را پادشاه اعلام کرد. پادشاهی او گویشانی (کوشانی) نامیده می شد.» 6

همراه با آن، در علم تصور واحدی در باره چگونگی براندازی دولت یونان و باختری به دست یوئه شی ها وجود ندارد. گروهی می پندارند که در 164 سال پیش از میلاد یوئه شی ها زیر فشار بزرگ هونوها ناگزیر به ترک اراضی خود در ترکستان خاوری گردیدند. آن ها با آمدن به غرب، از راه فرغانه، بر یونان و باختری ها یورش آوردند و این پادشاهی را برانداختند و پایتخت خود را در شمال آمو بنیاد گذاشتند.

همزمان، در غرب، آن ها سئه ها (ساک ها) را که در آن سوی رود یکرست (سیر یا سیحون) زندگی می کردند (یعنی در شرق سیردریا) سرکوب کردند که بخشی از آن ها ناگزیر به مهاجرت به کاپیسا (دره کابل) [(پروان)-گ.]) گردیدند و بخش دیگر آن ها در سرزمین درنگیانای باستان (حوضه رود هلمند- زرنج) اسکان گزیدند که از همین رو، سَکستان یا سیستان Sakastan نام گرفت. [مغرب آن سَجستان-گ.]

تاریخ دقیق باژگونی پادشاهی یونانی و باختری تا کنون تثبیت نشده است. برخی باور دارند که این واژگونی در سال های 140-138 پیش از میلاد اتفاق افتاده بود.

مطابق گمانه زنی دیگر، باختر را که مدت درازی زیر فرمان یونانیان باستان بود، نه بیگانگان آمده از ترکستان خاوری (که به زبان های هندواروپایی (احتمالا به زبان های ایرانی باستان) سخن می گفتند)، بل که قبایل بومی کوچی ایرانی باستان ساکن در کرانه های سیردریا و آمو (که بخشی از اتحادیه قبایلی که یوئه شی های بزرگ یا ماساگت ها نامیده می شدند و ساکنان خوارزم شمرده می شدند و پسان ها هسته اصلی دولت کنگ ها Kangha را تشکیل دادند)، آزاد ساختند.

در کل، در ترکیب دولت یوئه شی در آسیای میانه- پیشگامان یا پیشینیان امپراتوری کوشانی ها، مناطقی در قلمرو ازبیکستان و تاجیکستان کنونی- پادشاهی کنگویی ها Kangh (سغد، چاچ (تاشکنت کنونی)، خوارزم) و پرکنه parkana (فرغانه کنونی که در واقع معرب پرکنه یا پرگنه است به معنای منطقه دروافتاده-گ.) شامل بودند.

یوئه شی ها در هفترو (سمی ریچیا- گستره قرغیزستان و جنوب قزاقستان کنونی در دامنه های تیان شان) نیز در کنار اوسون ها و ساک ها حضور داشتند. باشگاه اصلی یوئه شی ها در سده یکم پیش از میلاد، ترکستان خاوری بود که در آغاز، پیش از کوچیدن شان از آن، زیر فشار هونوها، به نام تخارستان یاد می شد و مقارن این زمان، دیگر، با کوچیدن آن ها به گستره جنوبی تاجیکستان کنونی این نام یعنی تخارستان بر آن اطلاق می گردید.

نویسندگان باستان گزارش می دهند که مردم این دولت، زمیندار و کشاورز بودند، خانه ها می ساختند، باشندگان آن از نگاه تباری و زبانی مانند ساکنان فرغانه بودند و در کار بازرگانی ماهر.

جمعیت در این کشور به یک میلیون نفر می رسید و شهر اصلی آن «بازاری با کالاهای گوناگون و رنگارنگ» داشت. پیامدهای ناشی از پیروزی هونوها بر یوئه شی ها چنان بودند که به گونه ریشه یی نه تنها نقشه تباری، سیاسی آسیای مرکزی و سرزمین های همسایه با آن، بل نیز هند را هم تغییر دادند.

پس از رفتن یوئه شی ها از خاور آسیای مرکزی، مرزهای باختری متصرفات هونوها در ترکستان خاوری و مرزهای جنوب شرقی آن با چین، برای مدت درازی با ثبات گردیدند.

این گونه، ماودون، فرمانروای سرزمین های گسترده و مردمان بسیاری گردید. دستاوردهای او می توانستند حتی از این هم بیشتر گسترش بیابند. اما او آدم نیکوکار و مهربانی نبود. کسانی که از دست او زنده مانده بودند، برای کودکان و بازماندگان و نوه های خود از خودکامگی ها و ستم های فرمانروای هونوها داستان ها می گفتند. هونوها به یک کابوس فاجعه بار واقعی برای امپراتوری هان چین تبدیل شده بودند. جلو تاخت و تازهای کوچروها را هیچ مانعی نمی توانست بگیرد- نه سدهای بافته شده از درختان بید، نه خندق های عمیق و نه خاکریزها و دیوارهای خشتی (آجری) و سنگی دژها.

تا جنگجویان هونویی از راه می رسیدند، مردم با برجا گذاشتن خانمان و دام و دد خود، می گریختند تا در پشت دیوارهای ستبر دژها و سنگرها پنهان شوند و سربازان دستور اکید دریافت داشته بودند: به پدافند دژها از دورن از سر کنگره ها و دیواره ها بپردازند و به هیچ رو در بیرون از دیوارهای دژها با هونوها درگیر نشوند و به پیگرد آن ها نپردازند.

سپهداران چینی از گذشته ها تجربه های تلخی در پیکار با کوچی ها داشتند: هونوها در آغاز، با نیروهای کوچکی یورش می آوردند (معمولا با سواران چابک تیرانداز و اسب های تیزرفتار و بادپا) و با انجام مانورهای فریبنده، سپاهیان چینی را با نیرنگ از پشت دیوارهای دژها یا سنگر ها به تعقیب خود یا طعمه یا چیز جالبی که سبب عطف توجه شان شود، به نزدیکی محل استقرار نیروهای اصلی خود که پنهانی در کمین نشسته بودند، می کشانیدند. وانگهی آنان را از چهار سو با نیروی بزرگی در چنبر محاصره می گرفتند و از دور تیرباران می کردند. کمتر کسی از چنین کارزاری می توانست جان به سلامت به در برد. سپس همه در میان بیابان ها ناپدید می گردیدند.

حتا دیوار بزرگ چین- «چانگ چنگ» این ساخت و ساز به یاد ماندنی و گران که با هزینه گزاف و هنگفت، نیروی بزرگ و رنج توانفرسا، خاص برای پاسداری از چین در برابر کوچروان برپا شده بود، برای دفاع از سازندگان خود، بیهوده و ناتوان از کار برآمد.

«امپراتوری آسمانی» چین، با اذعان به نیروی شگرف هونوها، تلاش می ورزید دل حاکمان آنان را به دست بیاورد. هنگامی که مادون شانئو برای امپراتور هان، یک نفر اشتر، دو راس اسب سواری تناور و دو پالان چهاربند اسب فرستاد؛ در پاسخ، یک دست جامه بلند و گشاد (تن پوش) زردوزی، یک دیهیم زرین، یک حلقه کمربند طلاکاری شده با سگک ساخته شده از استخوان کرگدن و ده بار ابریشم هدیه گرفت.

به سال 162 پیش از میلاد، امپراتور شیانو ون دی برای پسر ماودون- لاوشان Laoshan، پیامی فرستاد که متن آن چنین بود: «هان (یعنی چین، به رهبری دودمان هان) و هونو-چونان دو کشور برابر همسایه» اند. اما برای هونوها چنین به رسمیت شناختن، کم بود. هر چند، برای چین، با آن ایده های دیگر در آن هنگام پا گرفته در اذهان نخبگان و لایه های گسترده جامعه آن کشور، مبنی بر این که - «چین- مرکز جهان است و در پیرامون آن توده های وحشی زندگی می کنند»، چنین چیزی نهایت کرنش و بی آبرویی و افت بود.

هونوها می خواستند از چین، نان، پارچه، به خصوص ابریشم، ابزارهای فلزی و کالاهای لوکس را در ازای چارپایان (گوسفند، بز، گاو و اسب)، پشم، پوست، چرم و... به دست بیاورند. آن ها با برشمردن خواست های خود به چینی ها، و تحمیل شرایط خود، به ادامه بحران در مناسبات میان دو طرف دامن می زدند. آتش جنگ پیوسته فرزوان بود و روابط با هونوها برای چین باستان مساله مرگ و زندگی.

در این وضعیت، در 139 سال پیش از میلاد، ژانگ کیان- جهانگرد و دیپلمات سرشناس چینی، به غرب آسیای مرکزی رفت. او پس از ده سال اسارت در نزد هونوها توانست بگریزد و به آسیای میانه برود- جایی که در آن امپراتوری هان با اوسون ها که در هفتروند زندگی می کردند، در برابر هونوها و کنتسزیویی ها kantszyuy پیمان ببندد. کنگوی Kangüy، همسایه غربی اوسونی ها، به نوبه خود با یک پیوند زناشویی دودمانی با هونوها پیمان بست. پادشاه کنگهی Kangh یا کنگوی Kangüy ها دختر خود را برای شانیو داد و خود دختر او را گرفت.

ژانگ کیان با برگشت به چین، همچنین گزارش داد که در حوضه رود سیر یا یکسرت (Yaksart)¹⁰ یوئه شی ها که به تازگی به این جا کوچیده اند، زندگی می کنند، که سیطره خود را بر گستره های پیرامون شان از جمله

¹⁰ در باره رود آمو و رود سیر در ویکی پدیا چنین نوشته اند: آمودریا یا جیحون (به یونانی باستان: Oxus/Ὀξος- یونانی شده نام پارسی باستان رود: وُخَش است).

سیردریا یا سیحون (پارسی باستان: یخْشَه آرته، به معنای مروارید واقعی؛ پهلوی: یخْشَرْت؛ یونانی: Jaxartes/Ἰαξάρτης/یکسرتیس(یکسرت)؛ عربی: سیحون یا گلزریون، دومین رود پرآبی است که در آسیای میانه است که بعد از پیوستن به آمو دریا به دریاچه خوارزم (آرال) می ریزد. رود دیگر آمودریا نام دارد. بخش ترکی این نام، سیر، تا پیش از سده دهم هجری شانزدهم میلادی در هیچ منبع تاریخی یافت نشده است؛ نخستین مرجع این نام در این سده (دهم هجری) است، که ابوالغازی بهادرخان، مورخ و خان خیوه، دریاچه خوارزم را سیر تیزی (دریای سرخرنگ) نامید.

در منابع اروپای غربی، سیردریا با نام یونانی باستانی اش Jaxartes/Ἰαξάρτης/یکسرتیس شناخته می شود، که برگرفته از واژه زبان پهلوی یخْشَرْت (آن طور که یوزف مارکوارت، خاورشناس نامدار آلمانی، در « Die Chronologic der alttiirkischen Inschriften » یاد کرده)، برگرفته از واژه پارسی باستانی یخْشَه آرته، به معنای مروارید واقعی است.»

شایان یادآوری است که کلمه یخشی در زبان های ازبیکی و قزاقی به معنای خوب و نیکو، از همین یخشه پارسی باستان گرفته شده است-گ.

در انسکلوپدیا چنین آمده است:

«دیرین ترین نام جیحون در تاریخ، اکسس/ اکسیوس است. نخستین بار یونانیان در لشکرکشی اسکندر (متوفی 323 ق م) با این نام آشنا شدند و آن را در نوشته های یونانی و رومی حفظ کردند. هندیان دست کم از سده هفتم میلادی نام این رود را ذکر کرده اند (مارکوارت، 1938، ص 31؛ برای نام یونانی و لاتینی جیحون رجوع کنید به پاولی، ذیل "Oxos"؛ اشپولر، ص 231).

به نوشته مارکوارت (1938، ص 33)، ریشه اکسس از وُخَش بوده که در فارسی باستان به معنای روینده و آماسنده است و خوارزمیان نیز آن را به کار می بردند. از سوی دیگر، بر اساس آثار به دست آمده، جیحون در سرزمین اصلی کوشان (بلخ) و خُش نام داشت و نماد آن خدایی نرینه با نام وُخْشوا و در خوارزم خدای مادینه آب با نام وُخْش بود. نقش مسکوکات کوشان، پیکر مردی است با یک ماهی در دست چپ او (که نشانه دریاخدا یا رود خدای است) و نام او OAXPO نوشته شده است (مارکوارت، 1938، ص 33، 41). جیحون در دوره ساسانیان (ح 226- 652 میلادی) و هُروذ، بهرود، بهرود یا وُهرود، مأخوذ از نام ایرانی وُخ - آب، خوانده می شد (همان، ص 35؛

برای نام های دیگر جیحون رجوع کنید به همو، 1901، ص 148؛ اشپولر، ص 231-232). نام جیحون به صورت گُخُون، شاخه ای که از عدن سرچشمه گرفته و در سرزمین گُوش جاری است، در تورات (سفر پیدایش، 13:2-10) آمده و احتمالاً همان اکسس است که به دریای قزوین (کسپین) می ریزد. لفظ جیحون به معنای تندرو (از ویژگی های این رود) است و برخی گفته اند که همان اکسس است (هاکس، ذیل ماده؛ قس مارکوارت، 1938، ص 35، که جیحون را معرَب گحون ذکر کرده است). چینیان از آن با نام های کوئی - شویی، وو - هو، پو- تسو (اشپولر، ص 232) و نیز آمو - مو - لین یا امُموران (مُوران یا مولین در مغولی به معنای رود است؛ برتشناپدر، ج 1، ص 85 و پانویس 213) یاد کرده اند.

با آمدن مغولان، واژه جیحون از رواج افتاد و در منابع جغرافیایی و تاریخی، آمودریا هم به کار رفت (رجوع کنید به ادامه مقاله). با توجه به اهمیت شهر بلخ، بدون در نظر گرفتن فاصله زیاد آن با رود جیحون، آن را بلخ آب یا رود بلخ نیز می خواندند (رجوع کنید به یعقوبی، ص 278؛ مسعودی، ص 183؛ سهراب، ص 144-145؛ یاقوت حموی، ذیل ماده؛ نیز رجوع کنید به بلخاب*). ابوالفداء نیز در تقویم البلدان (ص 61) اشاره کرده که رود بلخ همان رود جیحون است. به نوشته محمدبن نجیب بکران در قرن هفتم، مردم رود بزرگ را جیحون می نامیدند (ص 45).

کشور داسیا Dasia (یونان و باختر) پهن ساخته اند. یوئه شی ها پس از گرفتن گستره یونان و باختری، پادشاهان کشور داسیا Dasia گردیدند.

وراندازی (مقایسه) این خبر، با اطلاعات نویسندگان باستان- استرابو و تروگوس پولیتی Trogu Politeya باعث شد تا پژوهشگران به این اندیشه بیفتند که کشور داسیا Dasia نه گستره دولت یونان و باختری، بل که گستره بودوباش مردم هندواروپایی باستانی، یعنی تُخاری ها- «تُخارستان» است که متصرفات شان در آغاز مانند یوئه شی ها در تسلیانشان Tsilyanshan خاوری و در ترکستان خاوری بود و از آن جا، برخی از ایشان شاید همراه با یوئه شی ها به سمت غرب به آسیای میانه به راه افتاده بودند.

دستآورد جهانگردی و کشورپیمایی نخستین چینی پیشگام و پیشاهنگ «گشاینده راه به سوی باختر» لشکرکشی چین باستان به دره فرغانه گردید که در آن جا، بر پایه منابع چینی، در سده های یکم و دوم پیش از میلاد دولت دوان (فرغانه باستان) قرار داشت. ژانگ کیان دوان را چونان یک کشور کشاورزی با دژها و آبادی های مستحکم توصیف می کند.

باشندگان دوان به پرورش نژاد خاصی از اسب ها می پرداختند که عرق شان رنگ سرخگون خونی داشت. به گفته گاهنامه نویسان چین باستان (به گمان بسیار نیاکان نسل اسب های بادپای آخال akhalktekins کنونی)، به خاطر به دست آوردن همین اسب ها بود که امپراتوری هان با دوانی ها به جنگ پرداخت. پس از کشته شدن

سرزمینی که جیحون در آن جاری است (ماوراءالنهر)، در یونانی باستان ترانس اکسانیا و در فارسی وَرْزُ رود (فرارود) خوانده می شد. در منابع اسلامی به زبان عربی، ناحیه واقع در شمال جیحون ماوراءالنهر * نامیده شده است (لسترنج، ص 433). دولت هایی که در کرانه های جیحون به وجود آمدند، در زمان قدیم به اکسس مشهور بودند (بولشایا، همانجا).

در آثار جغرافیای نویسانی مانند ابن خردادبه، قرن سوم (ص 33)، ابن رسته (قرن سوم؛ ص 91)، ابن فقیه (قرن سوم؛ ص 324)، مقدسی (قرن چهارم؛ ص 22)، حدود العالم (قرن چهارم، ص 40)، اصطخری (قرن چهارم؛ ص 287)، گردیزی (قرن پنجم؛ ص 154) و یاقوت حموی (متوفی 626؛ ذیل «أَرُثُشْمِیْتُ» و «جیحون») نام رود، جیحون ثبت شده، ولی محمد بن نجیب بکران (قرن هفتم؛ ص 48) نام آن را جیحون خوارزم ذکر کرده است و به نوشته حافظ ابرو (متوفی 833؛ ج 1، ص 169)، به آن در عربی جیحون و در خراسان آب آمویه گفته اند و دلیل آن قرار گرفتن قریه آمویه بر سر راه خراسان - بخاراست. ابن رسته سرچشمه رود جیحون را شهرهای تَبَّت و مسیر آن را به سوی مشرق و در جهت باد صبا ذکر کرده است (همانجا)، که از معادن این مسیر طلا استخراج می شود (همان، ص 93؛ جیهانی، ص 181).

در مقاله «نام کهن سیر دریا»، نوشته لیوشیتس (گزارنده: عسگری، لیل)، نشریه: ادبیات و زبان ها «نامه فرهنگستان» تابستان 1384 - شماره 26 - گ. در باره سیر دریا چنین آمده است: «آمو دریا، Āmu، حاصل تحول Āmul، Āmuya (بعدها چارجوی و اکنون ترکمن آباد) است که شهری بوده است در کرانه جنوبی این رود بر سر راه بازرگانی خراسان به آسیای مرکزی در سده های میانه.

در ترکیب سیردریا، جز sīr پیچیده تر است. به طوری که کلیاشتورنی اشاره کرده، جز sīr نخستین بار در نام منطقه ای در مسیر سفلی سیردریا دیده شده است. شرف الدین عبدالله ملقب به وصاف الحضرة (663-734) در اثر خود، تاریخ وصاف، به این نام اشاره کرده است. وصاف، در حدود 706 ه، در باره جنگ داخلی اخلاف چنگیزیان جوچی در سمیرج، اطراف جند، چنین نقل می کند: «شاهانی از دودمان چغتای و اوگده بر شاه پسر قیدو و بر توکتای پسر اردو تاختند. شاهان به غارت ایل فرمان دادند. آنان اردوی زرین را، که سیر اردو خوانند، بسوختند و سرزمین طراز و ینگی را بر باد دادند.

یوستی و بارتولد sīr را در زبان ترکی با silis، نام سیردریا در آثار نویسندگان متقدم، مقایسه کرده اند که نخستین بار در تاریخ طبیعی، اثر پلینی، به آن اشاره شده است: «رود یاکسارت (یکسرت) Yaxarte را، که سکاهای سیلیس خوانند، اسکندر و سپاه او در برابر تانائیس (Tanais) به کار بردند» (NH.VI, §49).

به نظر کلیاشتورنی، sīr با širā در خنتی- سکایی یا [šir] «šyr» خوب، نیکو» در سغدی (اوستا- srīra، هندی باستان- śrīrā، śrīlā-) مطابقت دارد- فرضیه یی که تنها بر پایه شباهت آوایی استوار است...»- گ.

سفیر چین در 104 پیش از میلاد در فرغانه، به سال های 102 و 101 پیش از میلاد، سپاهیان چینی به دوان لشکرکشی نمودند و با بیش از 60 هزار جنگجو (به اضافه سپاهیان رس رسانی یا لجستیکی) برآن تاختند.¹¹

هرگاه به سال 102 سپاهیان هان با یورش توانسته بودند تنها شهر «یو» در حومه اُزگن کنونی را بگیرند، لشکرکشی دومی را با هدف تصرف پایتخت دوان انجام دادند. چینی ها در این تهاجم، خط بیرونی سنگرهای پدافندی دوان را در هم کوبیدند و نابود کردند، مگر، با این هم قادر به گرفتن دژ استوار ارگ نشدند. پرگانه یی ها یا فرغانه یی ها (دوانی ها) از ترس حمله همسایه های کنگویی شان Kanga، با چینی ها در زمینه صلح به توافق رسیدند. این بود که چینی ها چند ده راس «اسب خوش پیکر و برین نژاد» و سه هزار راس اسب عادی به دست آوردند. فرمانروای پیشین را برکنار نمود و به جای وی پادشاه نوی گماشتند.

با این هم، نیروهای هان در راه بازگشت به خانه، آماج شبخون های پیوسته مردمان بومی قرار گرفتند. از سوی دیگر، پس از رفتن چینی ها، دوانی ها شاه دست نشاندۀ چین بر تخت خود را کشتند. مقارن با این زمان، در دره فرغانه آبادی های بسیاری ساخته شد- هم آبادی های دژگونه و مستحکم و هم آبادی های غیر مستحکم

7. unfortified

...و اما دستاورد اصلی ماموریت ژانگ کیان به دست آوردن همپیمان نیرومندی برای امپراتوری هان در سیمای دولت اوسون ها بود با جمعیت 630,000 نفری و ارتشی 188,000 نفری، که در آن گارد دولتی اوسون مرکب از سی هزار سپاهی حرفه یی خدنگ افکن کماندار سواره و پیاده شامل بود. زور این رزمندگان را هونوها هنگامی که در سده یکم میلادی رهبر اوسون ها- وی گویمی Guymi بر آنان تاخت و چهل هزار اسیر گرفت، دیدند.

هونوها در دوره ماودون شانئو نزدیک به 300-400 هزار سپاهی و در دوره پسرش- لاوشان شانئو 140 هزار سپاهی داشتند. نیروهای اصلی هونوها در گروه های ده نفری سواره آرایش می یافت که آن را «تئمه» (تومه) می خواندند و فرمانده آن را «تئمان» (تومان)- یعنی سرکرده گروه های ده نفری.

همین گونه، سازمان نیروهای رزمی هونوها در سیستم «دهی» یا ده تایی (تومه ها) آرایش می یافت: گروه ده نفری، ده گروه ده نفری (صد نفری)، ده گروه صد نفری (هزار نفری) و ده گروه هزار نفری (یک لشکر ده هزار نفری) که همه مردان بالغ قادر به برداشتن جنگ افزار را در آن به خدمت می گرفتند.

همچنین می دانیم که ارتش هونوها چهار سپاه سواره داشت که هر سپاه متشکل از اسب های دارای یک رنگ مشخص بود (مانند سفید، سیاه، نسواری، خاکستری یا...). از اردوگاه شانئو، سواران گارد شاهی پاسبانی می کردند. اطلاعاتی در باره گارد شخصی پیشوای هونوها در دست است که سپاهیان آن را به نام لَنچژون ها Lanchzhun می خوانده اند.

ماودون، در سال 200 پیش از میلاد، ارتش چین به رهبری شخص امپراتور-گاودی Gaodi را در بیابان به محاصره کشانید و آن را به مدت هفت روز در چنبره گرفت. اما نتوانست به رغم برتری افراد، در این نبرد به پیروزی دست یابد. دلیل این کار شاید در آن بوده باشد که هونوها نبردهای تن به تن و جنگ نزدیک را دوست نداشتند. آنان تنها از راه دور با تیرباران دشمنان به آنان یورش می آوردند و تنها هنگامی بر سر آنان می ریختند که نیروهای شکست خورده، آرایش جنگی خود را از دست داده و هراسان و پراکنده و پریشان آغاز به عقب

11. دلیل این کار، آن بود که دشت نشینان کوچرو، به ویژه هونوها، اسب های بسیار نیرومند و تندپا داشتند. برعکس، چینی ها از کوچک جثه و کند رو بودن اسب های شان رنج می بردند و در نبرد سواران، حریف هونوها نبودند. به ویژه این که هونوها با دسته های سواران خدنگ افکن به روستاها و آبادی های چینی به سرعت یورش می بردند و با به یغما بردن آن، آذرخش آسا در دل بیابان ها ناپدید می شدند. در این حال، سواره نظام چین از پیگرد آنان عاجز بودند و به فرض گیر کردن آن ها، به دلیل ناتوان بودن اسب های شان، باز هم کاری از پیش برده نمی توانستند. برای شکستن این بن بست نظامی، تنها به دست آوردن اسب های دوانی می توانست این ضعف ارتش چین را جبران نماید. از این رو، پیشاروی چین دو راه بود: یا این که از راه گفتگو و بازرگانی، این اسب ها به دست بیاورد و یا این که با لشکرکشی و به کار گیری روش های سخت ابزاری. این گونه، پس از ناکام شدن دیپلماسی، لشکرکشی به دوان امری بود ناگزیر-گ.

نشینی می کردند.¹² سپس هونوها شانس می یافتند به پیروزی سریع دست یابند. حمله ناگهانی به دشمن، تهی ساختن زمین دشمن از هر چیزی، رخنه عمیق به پشت جبهه آن، به دست آوردن تا جای امکان بیشتر غنایم و بازگشت سریع در صورت امکان بدون دادن تلفات و ضایعات، استراتژی اصلی نظامی هونوها بود. انگیزه اصلی در این گونه تاخت و تازها، به دست آوردن غنیمت های جنگی بود. به گفته منابع چینی، «جایی که طعمه بی را ببینند، هیچ رفتار و کردار شایسته و عدالت را نمی شناسند».⁸

هونوها در روند لشکرکشی های خود، به اهداف راهبردی بی که شانیوهای شان پیشروی خود گذاشته بودند، دست یافتند- کوچروان آسیای مرکزی و جنوب سیبری را زیر فرمان خود درآوردند، بر جاده بزرگ ابریشم از طریق ترکستان خاوری کنترل قایم کردند و بر امپراتوری هان معاهدات «صلح و خویشاوندی» را تحمیل کردند که بر پایه آن، چینیان باستان به هونوها باج می پرداختند.

هونوها، بیشتر کوچی بودند، گرچه در منابع بارها و بارها اطلاعاتی در باره زمیندار بودن برخی از تیره های آنان و موجودیت آبادی های مسکون در گستره بودوباش شان دیده می شود و کاوش های باستان شناسی در استپ های مغولستان کنونی، دانشمندان را به این باور رسانده است که امپراتوری هونو، «کشور شهرها» بود.⁹

ساختار دولتی هونوها، بر اصل نظامی- «دمکراتیک» تقسیم کشور به دو جناح و مرکز استوار بود. اتحادیه جناح چپ (خاوری) در برگیرنده یوئه شی ها بود که اصل و نسب شان- خویان (Huyan) یا خویئان Huiyan، خایئان Hayyan بود. این سرزمین شهبانو بود که همانا فرزند او بودن، شرط اصلی داشتن ادعا بر تاج و تخت شانئو بود.¹³ احتمالاً اردوگاه (پایگاه) شهبانو در خاور بیابان بزرگ خینگان در وادی رود چور، قرار داشت که به نام «یان شی» (Yanchji) (ای شی، آتی؟) (Echzhy, Ati) یاد می شد. با این حال، صلاحیت جناح چپ کشور، به سمت شرق تا سردارنشین های کوریای شمالی پهن می شد.

جناح راست اتحادیه، گسترش قدرت هونوها را (حتا تنها بالقوه) تا دور دست ها در غرب، الی سرزمین اوسون ها در بر می گرفت. این بخش، زمین های مرکزی پیشین یوئه شی ها در تسلیان- شان شان (نان- شان) در ژانگ - در گانژو Ganzhou و در امتداد اندزین-گوالو Edzin-goal ، را نیز در بر می گرفت. یوئه شی، به تیول یا وسال های هونوها مبدل شده بودند و آن ها را در زبان چین باستان به عنوان «خون» ها می خواندند (در زبان چینی معاصر- «وئن»).

با این حال، تیول در این مفهوم، چیزی شبیح مانند وگنگی بود، زیرا گاهی شانئو حتا نمی توانست تصور کند که این سرزمین ها، چگونه جاهایی هستند، در آن چه می روید، چه کسانی در آن می زییند، چه آداب و رسومی دارند، و چه کسانی بر آنان فرمان می رانند؟¹⁰.

بیشترین دلچسپی را برای موضوع پژوهش ما، پرداختن به مساله تباری در جناح چپ (خاوری) اتحادیه هونوها و پیوندهای تباری- سیاسی آن با غرب آسیای مرکزی بر می انگیزد. در سال 57 پیش از میلاد، برادر بزرگ شانئو- به نام اودو- اوسی (شاید Hada-asi و یا شاید هم Huda-yasi) که از مادر دیگری (از لایه های غیر اشرافی پایینی جامعه) به جهان آمده بود، رهبر جناح چپ، گردید.

12. منابع دیگر گزارش می دهند که امپراتور در این جنگ به محضی که احساس کرد سپاهش در حال شکست است، به ماودن پیشنهاد گفتگوهای صلح کرد و توانست با زرنگی او را فریب بدهد و از حلقه محاصره جان سالم به در ببرد. گ. 13. چنین بر می آید که طبق سنت، شهبانوی هونوها، همیشه زنی از یوئه شی ها بوده است. می توان گمان برد که در آغاز، هنگامی که یوئه شی ها بر هونوها فرمان می رانند، عروسی با شاهدختی از دودمان یوئه شی، برای شانئوی هونوها متضمن تاج و تخت وی و رشته پیوند با دربار شاهنشاهی و نوعی مشروعیت در میان مردم خودش به شمار می رفته است.

اما، پسان ها که کار برعکس شد، یعنی هونوها بر یوئه شی ها چیرگی یافتند، شاید چنین سنتی به این دلیل ادامه یافت که به گونه بی بتواند، سیطره هونوها را بر بقایای یوئه شی های برجامانده از دولت بزرگ پیشین تامین نماید. از سوی دیگر، یوئه شی ها از قدیم ها، قوم برتر و اشرافی استپ ها شمرده می شدند و به خودی خود، این که شانئوها از نسل شاهدخت های دودمان یوئه شی بودند، به آنان جایگاه بلندتری در میان توده های عادی کوچی استپ ها می داد. گ.

برادر شانئو که «برخاسته از میان مردم عادی» بود، تقریباً در ناحیه علیای ارگون و نوار نزدیک به بیابان خنگان آغاز به رهبری قبایل خاوری نمود. در این هنگام امپراتوری هونوها رو به واژگونی و انقراض داشت و در آستانه فروپاشی قرار گرفته بود.

پس از آن که شانئو در سال 55 پیش از میلاد تابعیت امپراتوری چینی هان را پذیرفت، یعنی پس از پیشگیری گرایش سیاسی نامنهاد «جنوبی» (بر پایه اسناد چینی)، بخشی از هونوها نام هونوهای جنوبی را به خود گرفتند. اما در مقابل آن ها، قبایل باشنده جناح چپ که بیشتر از نگاه تباری از جمع یوئه شی ها بودند، حاضر نگردیدند، زیر بار تابعیت چین بروند و از همین رو، به نام هونوهای شمالی خوانده می شدند. در این حال، هودو- اوسو، خودسرانه خود را شانئو اعلام کرد. [این گونه، دولت هونوها به دو بخش جنوبی زیر نفوذ چین و شمالی «مستقل» تقسیم شد. گ.]

به هر رو، او خود را چژی چژی Chzhichzhi خواند [اگر آن را به شکل «شی شی» بپذیریم، چیزی همانند شاهنشاه- شاه شاهان می شود-گ.] داد و در طی چند سال آینده در غرب موفق به شکست دادن چندین گروه از اوسون ها (烏孫 Wūsūn) گردید و همچنین متصرفات مربوط به قبایل اوتسزی (Utsze) (اوگال) (Aval) را گرفت و با نیروهای اوگالی توانست سپاهیان تسزیانکون ها (tszyankun) (کرکیرها) Kerkyr را در هم بکوبد، و در شمال دینلین ها Dinlin را شکست بدهد.

فرمانروای تسزیویشی ها Jushi که مشتمل بر شش قبیله مستقل کوچی بودند و متصرفات شان در سده های نخستین میلادی از غرب تا شرق «از دانهوانگ تا اوسون» پهن بود و مرکز دولت شان در واحه تورفان قرار داشت، از نگاه سیاسی وابسته به هونوهای شمالی بودند.

چژی چژی (اودو- اوسی)- فرمانروای هونوهای شمالی، با توجه به فشار پیوسته یی که از سوی هونوهای جنوبی متوجه وی بود و نیز تهدید نظامی سپاهیان چینی هان، در وضع بسیار دشوار - «در تنگنا قرار گرفت» و با بهره گیری از دعوت پادشاه کانتسزوی Kantszyu (کنگا یا کنگها Kangha)، که دختر خود را به وی داده بود، با همراهان خود (با تنها سه هزار نفر) به کرانه های میانه سیردریا، و سپس رود تالاس (Dulay)، در منطقه مرزی میان کنگها و کشور اوسون ها کوچید.

شاید، این سرزمین ها که در آن ها به قول منابع چینی، قبایل هسُو hesu، یانتسای yantsay و دایوان dayuan زندگی می کردند و در گذشته وابسته به پادشاه کنگها Kangha بودند، نه «به خاطر تغذیه» که در منبع به نام «باج یا جزیه» خوانده شده است، در دسترس شانئوی هونوهای شمالی که مقارن با این زمان دارای پایگاه اقتصادی خودش بوده باشد، گذاشته شده بود.

در واقع، از کاروان سه هزار نفری همراهان وی، هنگام ورود به تالاس 1518 نفر زنده مانده بودند-همسران، پسران و دخترانش و کارمندان برجسته و نامدار دولتی.

پادشاه کنگهایی ها، بر آن سنجش داشت تا با نیروی چژی چژی، در برابر برابر فشار اوسون ها از شرق ایستادگی کند و از آن «برای پاسبانی از مرزهای خود» کار بگیرد. اما امیدهای او برباد رفتند و بیهوده از کار برآمدند. چژی چژی طی دو سال، در کرانه رود تالاس کاخی ساخت دژ مانند که چشم را خیره می ساخت و هوش از سر می ربود. دژ، دیوارهای دولا داشت که در میان دیوار کاخ و دیوار بیرونی، خندقی ژرف کنده شده بود. این ارگ، در سال 36 پیش از میلاد به دست نیروهای اوسون ها و هان ها و حتا بخشی از خود کانتسزیویی ها نابود شد و همه 1518 نفر سر به نیست شدند.

چژی چژی، خود و وابستگان خویش را با پذیرفتن شرایط ناگوار و ناسازگار شاه کنگهایی ها به دست خود به مرگ محکوم ساخت. او با آن ها درگیر شد و همسر خود- شاهدخت را به آب تالاس انداخت که به همین خاطر، به نوشته منابع چینی- «شانئوی «خود گماشته»، پس از اشغال دژ از سوی نیروهای متحده، از سوی یکی از رهبران کنگهایی گردن زده شد. 11

چنین بود پایان غم انگیز نخستین حضور هونوها در غرب (یعنی در گستره آسیای میانه) و چنین شد سرنوشت سرایت زبان هونوها در کشورهای اوسون و کانتسزیوی 12. این گونه، هان-امپراتوری باستانی چین که خود توانایی درهم شکستن هونوها را نداشت، موفق شد این کار را به دست دیگر قبایل چادر نشین و نیمه کوچ نشین آسیای مرکزی- اوسون ها، دینیلین های ینی سی، دونهوها، کنگویی ها و حتا خود هونوها انجام بدهد.

موج دوم «تهاجم هونوها» به آسیای میانه، در آخرین دهه سده یکم میلادی سرازیر می گردد که همچنین با کنگهاها Kangha همراه است. نخستین اطلاعیه از این رویداد در گزارش دولت یوئی بان Yueban¹⁴ که در دفتر «تاریخ دودمان های شمالی» [چین-گ.] به نام اورپن Urpen آمده است، بازتاب یافته است. در این جا، گفته می شود که یوئی بان ها که در سده های چهارم- پنجم میلادی در گستره آسیای میانه می زیستند، در گذشته زیر فرمان قبایل شانوی شمالی هونو بودند.

«ارابه های رزمی و سواره نظام زیر فرمان سپهدار هانی- داو سیان، به سرزمین هونوهای شمالی از راه کوه های کیم یا تسزین وئی (Jinwei) تاختند و به غرب کانتسزیوی Kantszyuy رهسپار شدند. سپاهیان که توان راهپیمایی نداشتند، در شمال منطقه کوچا (در قلمرو تسزیوی Tszyuy) مستقر گردیدند.

در گذشته، منطقه یوئی بان (Yueban) در گستره چندین هزار لی پهن بود و نزدیک به دو صد هزار نفر باشندده داشت. باشندگان منطقه لیانچزو، چنین برمی آید که فرمانروای ایشان را به نام شانوی- شاه می خواندند. رسم و رواج ها و زبان آن ها با گاوچه ها (کوچا ها، تخارها)¹⁵ نزدیک است. 13

در سال های 89-93 سده یکم میلادی دربار هان برای واپسین بار تلاش کرد تا در گستره شمالی راه بزرگ ابریشم که از «خاور به سوی باختر» می رفت، و در گذشته زیر کنترل هونوهای شمالی بود، سیطره خود را پهن نماید.

در نتیجه یک رشته تلاش ها، نیروهای هان، به فرماندهی سپهد درباری- دوا سیان، با پشتیبانی نیروهای هونوهای جنوبی، توانستند در مناطق دور افتاده نواحی شمال بیابان خینگان به وادی های رودهای «چور» و «تور» (شاخه های نونیم- سونگاری) Nonnm - Songhua - جایی که اردوگاه شانوی هونوهای شمالی قرار داشت، رخنه کنند. در روند جنگ، شانوی زخم برداشت و از اسب پایین افتاد. مگر، هر چه بود توانست بگریزد و پنهان شود. 14

در این حال، گزارش های آمده در عین گاهنامه در باره این که شانوی به کجا گریخته بود، مختلف اند. هر چند، هر دو از کشور کنگها ها نام می برند. 15

اما این واقعیت است که شانوی زخمی «برهنه» که تنها چند ده (یا بیشتر) از آن، سرباز سوار در اسکورت داشت، نمی توانست در زمان کوتاه، فاصله یی به این بزرگی و پیچیدگی- از منچوری تا آسیای میانه را ببیماید و درنوردد.

بایسته یادآوری است که گستره دولت کنگها ها یا کانتسزیویی ها در دامنه های شمالی خینگان بزرگ هم پهن بود. در گزارش های چینی، اطلاعات بسیار اندکی در باره این منطقه داده می شود. اما به هر رو، چنین اطلاعاتی وجود داشتند.

14. پس از گریختن چژی چژی، قدرت در دولت هونوی شمالی به دست یوئی بان ها افتاده بود-گ.

15. این یک سند بسیار مهم است که نشان می دهد که زبان بخش بزرگی از جمعیت هونوها به زبان تخاری نزدیک بوده است. روشن است، جمعیت هونوها را که 24 قبیله بودند، نزدیک به 360 هزار نفر تخمین می زنند که از جمله 200 هزار نفر آن در هونوی شمالی و 160 هزار دیگر در هونوی جنوبی می زیسته اند. باشندگان هونوی جنوبی که بیشتر به چینی ها نزدیک بودند، از نگاه تباری و زبانی بسیار با چینی ها آمیزش یافته بودند و زبان شان بیشتر به پروتومغولی و پروتوتورکی نزدیک بود. در حالی که اکثریت هونوها همان زبان نخستین ایرانی خاوری خود را که گفته منابع چینی به زبان تخاری نزدیک بود، نگه داشته بودند-گ.

برگ های باقی مانده از دفتر «مروری بر دوره وئی»، حاکی از وجود دو دولت کانتسزیویی اند- یکی در آسیای میانه و دیگری در جنوب خاوری گستره کنترکیرهای حوضه رود ینی سئی (قرغیزها و تسزیانکون) (tszyankun) در جنوب گستره دینلین های آن سوی دریاچه بایکال: «متصرفات تسزیانکون در شمال باختری گستره کانتسزیویی واقع است که شمار سپاهیان رزمی آن به سی هزار تن می رسد. در آن جا سمور sables بسیار است و اسب های نیکویی دارند. متصرفات دینلین ها در شمال کانتسزیویی واقع است...» 16

در فهرست قبایل زیر دست هونها از قبیله تسیانیوی tsyantsyuy نام می برند که با قبیله کانتسزیوی kantszyuy عین چیز شمرده می شود 17 که در کنار هالا-آلاتاها (Hal-ALAT) (piebald -ala al) horses یا دارندگان اسب های ابلق) یاد می شوند. در میانه های سده نهم منبع همچنین از حضور قبیله کانتسزیوی در کوه های زرین- در بیابان خینگان بزرگ که به زبان تورکی کهن «آلتون کان» Altunkan و به زبان مغولی «آلتاخان» Altahan خوانده می شد، یاد می کند. 16

در شاهنامه فردوسی این منطقه در آن سوی دریای چین دالایی نور با کنگ سیاوش ربط داده می شود 17 و گفته می شود که کنگ سیاوش در نزدیکی دریای کیماک Kimek واقع است 18 که کاملاً (در شمار دیگر شواهد با رودخانه کنونی ایمین (Yiming) همخوانی دارد). 18

منطقه کنگ در خاورزمین (با کنگ ده پارسی مقایسه می شود) که بیخی با کنکاتی Kankati در ریزشگاه رود ارگون (آرگان) و کن یا کنگ دوره قدیم مغولستان قابل انطباق است. 19

کنگ ها یا کنگهای خاوری (Kangha) به طور مستقیم با قبیله کارا کنگلی (به زبان چینی- هئی-چئی- تسزی، یعنی دارندگان ارابه های سیاه، به زبان تبتی- «گا-را گنگ- لئی») [قره قانقلی ها که در کنفدراسیون اوغوز شامل بودند-گ.] ربطی ندارند. 19 نخستین اطلاعات تاریخی در باره کارا کنگلی ها به طور مشخص تنها در میانه های سده نهم پدید می آید و در همین چارچوب. به گفته برخی از پژوهشگران، کنگلی ها مردمان باستانی اند.

در واقع، نام تباری «گانگلی» [قانقلی] چونان لایه اشرافی قبایل تورک قپچاق (پولوفسی های polovtse گاهنامه های کهن روسی، کومان های تاریخ های اروپا و بیزاننتینی یا روم شرقی)، در نتیجه جابه جایی آن ها در کرانه های رود سیر دریا در مرزهای هزاره های یکم-دوم پیش از میلاد، تمایل آن ها را به مرتبط ساختن خود با سنت های ژنیالوژی (نسب (شجره) شناسی) کانتسزیویی ها یا کنگویی های (Kangüy) باستانی، که از مدت های طولانی در کرانه های سیردریا زندگی می کردند، نشان می دهد تا این گونه، حق خود را به این سرزمین ها توجیه نمایند. 20

16. شایان یادآوری است که در باره وجه تسمیه خان، اطلاعات دقیقی در دست نیست. شماری بر آن اند که این کلمه درست مانند خاقان از کلمه دهگان (دهقان، دهخان) ایرانی گرفته شده است. از سوی دیگر، کان- خان به کسی گفته می شود که دارنده زر است. شاید کلمه کان یا کانسار هم ریشه در همین داشته باشد. تردیدی نیست که این کلمه از زبان های ایرانی خاوری به تورکی و مغولی راه یافته است. -گ.

17. شایان یادآوری است که در مورد محل موقعیت کنگ سیاوش در میان پژوهشگران اختلاف نظر هست-گ.

18. در شاهنامه چند بار به کنگ سیاوش و دریای کیماک اشاره شده است. به گونه مثال:

همه چین و ماچین سپه گسترم- به دریای کیماک بر بگذرم

19. این نکته از دید تاریخ تباری و زبانی آسیای میانه بسیار مهم است. زیرا برخی از دانشمندان برنامه بی ازبیکستان و قزاقستان همانا با یکی پنداشتن آگاهانه این دو، می کوشند با سوءاستفاده از همانندی دو قوم بیخی دور از هم، تاریخ دولت های تورکی زبان در آسیای میانه را پیش از سده ششم میلادی قلمداد نمایند. در حالی که بسیاری از دانشمندان واقعگرای تورکی زبان از جمله نویسنده همین مقاله- داکتر قادر بابیف (قزاق)، با پابندی به وجدان علمی، خلاف دیدگاه های سیاسی حاکم بر کشورهای شان، از بازگویی حقیقت چشمپوشی ننموده اند که شایسته ارجمندسازی فراوان است-گ.

20. به سخن دیگر، یعنی با گذاشتن کارا کنگلی ها (قره قانقلی ها) به جای کنگویی ها، خود را چونان باشندگان بومی و کهن این سرزمین ها جا بزنند. چنین گرایشی در نوشته های شماری از دانشمندان دولتی ازبیکستان، از جمله اکادمیسین عسکرف دیده می شود که تلاش دارد نه تنها تاریخ خلق ازبیک را از چند سده به 3.5 هزار سال پیش بکشد، بل که همه آریایی ها از جمله پارس ها- هخامنشی را تورک و به گونه خاص ازبیک جا بزنند! روشن است چنین چیزی در جمهوری های آسیای میانه و قفقاز تازگی ندارد. هرگاه آذری ها دولت ماد را دولت ترکان آذری می پندارند و ترکمن ها دولت های اشکانیان و ساسانیان را دولت های نیاکان ترکمانان قلمداد می کنند، پس چرا ازبیک ها چنین نکنند! این است که ازبیک ها

شایان یادآوری است که منابع متأخر چینی، به ویژه، «یوان-شی» Yuan Shih (تاریخ دودمان (مغولی) یوان)، که در سده چهاردهم تدوین شده است، به طور مستقیم به آن تداوم اشاره می کند که میان کنگلی و باشندگان باستان آسیای مرکزی وجود داشته است: «کنلی» Canley (کنگلی) Kangly - همان است که در عهد هان گاوچنه Gaoche نامیده می شد- کشور (دولت) چرخ دستی های بلند...» 20

اطلاعات همانندی را در باره کنگلی، با آن که به اندازه کافی کامل هم نیست، رشید الدین²¹- تاریخ نویس پارسی سده های سیزدهم- اوایل چهاردهم میلادی ارائه کرده است. 21 او اشاره می کند که کنگلی ها نخستین کسانی بودند که چرخ دستی بلند را اختراع کردند که به زبان ترکی آن را «قانقلی» (قنقلی) می گویند و نام قبیله آن ها هم از همین ریشه گرفته است. شاید رشید الدین و تدوین کنندگان «یوان-شی» مدارک در باره کنگلی ها را از یک منبع گرفته باشند و به همین دلیل هم است که اطلاعات شان باهم همخوانی دارند.

... و اما در علم اتمولوژی یا ریشه شناسی (فقه الغت)، چنین ابراز نظر شده است که کلمه کنگلی یا کانگلی یا قانقلی (قنقلی) در زبان تورکی ریشه ندارد و می تواند نام یک کشور باشد که مردم آن به پیشگاه چرخ ها یا ارابه ها چونان ارابه «الیه باروری و آب» به نیایش می پرداخته اند و آن را پرستش می کرده اند. از این دیدگاه، پیوند احتمالی کلمه «کنگلی» (در صورت موجودیت کانگنلنگ kanglyg) با نام های باستانی کانتسزیوی خاوری (Kanghadih، کنگ دی Kangdi) و یا کانتسزیوی غربی- کنگ، کنگها Kangha، کنگیوی Kang-kü/Kangju و حتا با تُخارها -«کوچه، گاوچنه gaoche مدلل می گردد.

اکنون مسائل مربوط به تاریخ کهن تباری اوسون های باستان را بررسی می کنیم که «در برابر پژوهشگران پرسش های بیشتری را نسبت به پاسخ های ممکنه آن مطرح می کند». نسخه نسبتاً کامل روایت های تاریخی-

نه تنها شاهنشاهی های هخامنشی، کوشانی، کیداری و و یفتلی را تورک و اوزبیک می شمارند، بل که همه آریایی ها را تورک و نیکان ازبیک ها می دانند! به قول معروف- تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!-گ. 21. در ویکی پدیا در باره رشید الدین چنین آمده است: «رشیدالدین فضل الله (زاده در حدود سال ۶۴۸ قمری/۶۲۹ خورشیدی در همدان- درگذشته ۲۸ دی ۶۹۶ خورشیدی/ذی القعدة ۷۱۷ قمری) رجل سیاسی، تاریخ نگار و پزشک ایرانی آخر سده هفتم خورشیدی بود که کتاب جامع التواریخ را به رشته تحریر درآورد و در دوران وزارت خود بناهای فراوانی همچون ربع رشیدی ساخت.

دانش و آگاهی های بسیار رشیدالدین فضل الله از دامنه گسترده ای از فرهنگ ها سبب شده است تا کتاب وی به عنوان یکی از منابع مستقیم برای اطلاع از دوران پایانی عصر مغول قلمداد گردد. مورس روزامبی، تاریخ نگار، او را برجسته ترین چهره ی ایران در دوره مغول برمی شمارد.

خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر ابن عمادالدوله ابی الخیر بن موفق الدوله علی همدانی در حدود سال ۶۴۸ قمری/۶۲۹ خورشیدی در همدان در یک خانواده یهودی متولد گردید. نیای بزرگ او «موفق الدوله علی» یک عطار یهودی بود و به همراه دانشمند بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی در دژ الموت مهمان اجباری اسماعیلیان بود و پس از یورش هلاکو به آنجا به خدمت وی درآمد.

رشیدالدین که به دلیل یهودی بودن نخست «رشیدالدوله» خوانده می شد و پس از مسلمان شدن، نامش به رشیدالدین تغییر یافت و در دستگاه ایلخانان مغول پیشرفت نمود.

رشیدالدین فضل الله همدانی در زمان چیرگی مغول (سلسله ایلخانان) زندگی می کرد. در زمان پادشاهی اباخان، پزشک مخصوص او بود و در نزد او احترام و نفوذی به دست آورد. در زمان ارغون خان و کیخاتو خان نیز گام های پیشرفت را سپری کرد.

مهمترین کار رشیدالدین فضل الله همدانی نگارش کتاب جامع التواریخ بود که از شاهکارهای تاریخی زبان فارسی و تاریخ جهان به شمار می آید. این کتاب درباره تاریخ، اسطوره ها، باورها و فرهنگ های قبایل ترک و مغول و همچنین تاریخ پیامبران از آدم تا محمد پیامبر اسلام، تاریخ ایران تا پایان دوره ساسانیان و سایر اقوام است. در حقیقت جامع التواریخ نخستین دوره کامل تاریخ و جغرافیای آسیا است که با استفاده از وسایل و منابعی ترتیب داده شده است که تا آن زمان در اختیار هیچکس قرار نگرفته بود. -گ.

شجره نامه یی اوسون ها در گزارش بان گو Ban Gu حفظ گردیده است که در آن فرمانروای اوسون ها به نام کونمو kunmo یاد می شود.

پدر کونمو- ناندومی Nandoumi همراه با یوئه شی های بزرگ میان (کوه های) تسیلیان و دانهوانگ می زیست و فرمانروای دولت پادشاهی کوچکی بود. یوئه شی های بزرگ با حمله یی او را کشتند و زمین های وی را گرفتند. مردم او نزد هونوها گریختند و به آن ها پناه بردند. پسر او، کونمو kunmo تازه به جهان آمده بود. سرپرست او- بوتسوزو شیهو Butszyu Shiho با نوزاد در آغوش می گریخت.

او با گذاشتن نوزاد روی چمنی در میان سبزه ها، به جستجوی خوراک رفت و هنگامی که بازگشت، دید که ماده گرگی از پستانش او را شیر می دهد و کلاغی بر سر او با گوشت در منقار در پرواز و گشتزنی است. بوتسوزو شیهو (Butszyu-Shiho) دریافت که نوزاد موجود مقدس است و نشانه یی از الوهیت دارد. این بود که او را به هونوها سپرد». 22

این اسطوره توتم پرستی totemic myth است در باره به جهان آمدن فرزند الهی در نتیجه تعامل میان دو جهان - بالا و پایین. تجسم incarnation جهان بالا- کلاغ کیهانی است با گوشت توتم-نیا.

ریشه شناسی رونویسی هیروگلیف Hieroglyphic transcription etymology «او- سون» به گونه تحت الفظی به معنای «نواده کلاغ» است. نیاکان احتمالی اوسون های هفترو در اندین Andin (کنون، بخش جنوبی گانسو- چین)، به نام «مو-تیانتسزی چوژان Mu-Tianjie Zhuan یعنی «تیره کلاغ سرخ» (چی او شی) یاد می شوند.

در اساطیر چین باستان، کلاغ سرخ، همواره با خورشید در حال طلوع- چوآن نمادی از آسمان بامدادی، پیوند دارد. نقش همانندی را در اسطوره های هند باستان «ارونا» (سرخ) بازی می نماید.

ارونای هند باستان ARUNA - برادر بزرگ «پادشاه پرندگان»- عقاب گارودا Garuda بود. او پیش از موعد مقرر از شکم مادرش بیرون پرید تا برآمدن خورشید را بنگرد و بال و پر وی در پرتو نور سرخ سپیده دم، به رنگ سرخ بود. کیش کلاغ سرخ در نام های تباری مردمان آلتای («قزل کرگه» «قرغه؟) در شوری (Shoria) بازتاب دارد و در فرهنگ عامه یاکوتیا، کلاغ برای مردمان، آتش را به ارمغان می آورد.

گوشت در منقار کلاغ افسانه یی اوسونی ها، در واقع گوشت نیای توتمی - خورشید در حال طلوع، در آسمان آبی سپیده دم است. این گونه، کودک در اسطوره کهن اوسونی ها چوآن حامل ماهیت خورشید و آسمان «برآمد» می کند.

ماده گرگ در اسطوره، چوآن تجسم incarnation خدای باروی- اژدها- نماد جهان پایین است. اژدهای اسطوره یی معمولاً و در گام نخست، با آب به عنوان پیش زمینه باروری، پیوند دارد و به راستی، در واریانت تورکی باستانی اسطوره، کودک نه به چمن رها می شود، بل که در مرداب پرتاب می گردد (و یا در دریاچه پر از گیاه و علف). در این حال، همانندی رفتار ماده گرگ (اژدها) و پدر- سرپرست، که نیز دست اندر کار سیر ساختن کودک اند، جلب توجه می کند.

سرپرست نوزاد- بوتسوزو شیهو (Butszyu-Shiho) - لقب یوئه شی «شیهو» دارد (...و، به میزان کمتری کانتسزیویی) و کودک را از همان دوره نوزادی روی دست خود می گیرد و می پرورد.

شاید، در این واقعیت بایسته باشد شواهد در باره موجودیت سنت آوانکولات avunkulata را در نظر گرفت که در آن، نوزاد هنوز به عنوان دارایی قوم مادری پنداشته می شود و در این مورد مشخص- مربوط یوئه شی ها که از دودمان تیره ماهتابی اند و نماد آن در مورد مشخص- ماده گرگ (به جای اژدها) می باشد. چنین تفسیری ما را به اندیشه در باره موجودیت اداره باهمی دودمانی «خورشیدی- ماهتابی» می کشاند. درست مانند آن چه که در جوامع تورک های باستان، خزرها و دیگران بود.

این پنداشت اجازه می دهد تا سر انجام گزارش در باره زندگی «باهمی» اوسون ها و یوئه شی ها را «میان تسیلیان Qilian و دانهوانگ» را درک کنیم. اوسون ها و یوئه شی های دوره گانسوی - دودمان مائهتابی - آفتابی یک دولت یا تشکیلات قبیله یی زیر نظارت تیره مائهتابی شهبانو و یا حتا یک پادشاه زن (سلطان) است.

گزارش در باره گذشته شدن فرمانروای اوسونی ها به دست یوئه شی ها و پس از آن، آزار و شکنجه یوئه شی ها از سوی اوسونی ها نشان دهنده یک مبارزه دردناک و طولانی میان ضوابط مادرسالارانه و آیین رو به رشد پدرسالاری می باشد. از این منظر، برپایی نهاد نخستین دولت اوسونی در هفترو در بایسته است همین گونه همزمان به عنوان پیروزی نهایی پدر سالاری بر مادر سالاری و چیرگی یابی تیره آفتابیان بر تیره مائهتابیان ارزیابی کرد.

نمونه هایی از چنین وضعیتی در جوامع آسیای مرکزی می تواند، به عنوان مثال، تاریخ شکنجه خشونتبار و حتا نابودسازی نمایندگان فراتیری phratry دودمانی خاتونی اشیداها ashide (اژدها)، از سوی فیراتیری «آسمانی زادگان» آشینا (آشینا، «آسمان»²² کوک تورک) [کوک تورک-گ.] در خاقانات دوم تورک پس از سال 716

22. بایسته یادآوری است که در زبان چینی نشانه بزرگداری و ستایش و تمجید و توصیف - «آ» است. یعنی با افزون «آ» از آشین- آشینا ساخته شده است. آشین- آسین (آس+ ین) یعنی آسمانی- سردار آسمانی یا پادشاه آسمانی- که روشن است یک واژه ایرانی می باشد. آشینا- لقب، رهبر پنجصد خانواده بود متشکل از قبایل گوناگون که به گمان غالب، در منطقه تورفان به سر می بردند. پدرش نولو شاز- شاه نولو، پیشوای این اتحادیه قبیله یی بود. در میانه های سده پنج میلادی به دلیل این که از جانب قبایل رقیب زیر فشار بودند، به گستره قبایل پروتومغولی ژوژون ها پناه بردند. در باره زبان شان اطلاعی در دست نیست. شماری زبان آن را پروتومغولی یا پروتوتورکی می دانند. اما با توجه به این که آن ها بیشتر از جمع هون های سفید بوده اند، که در گستره دولت های کوشانی و سپس هم یفتلی می زیسته اند، شاید به یکی از زبان گروه ایرانی خاوری خنتی- تخاری یا پروتوسغدی سخن می گفته اند. ژوژون ها آن ها را در گستره دامنه های جنوبی کوه های آلتای جا دادند که به ذوب آهن و آهنگری اشتغال داشتند. آن ها در همین جا زبان آلتایی را از باشندگان بومی فرا گرفتند. پسان ها همین ها بودند که توانستند اتحادیه قبیله یی بزرگی را بسازند و ژوژون ها براندازند و دولت بزرگی را برپا نمایند که تورکیوت نام گرفت. چینی ها چون مخرج «ر» ندارند، آن ها را به نام توکیوها می خوانند. یوت یک پسوند پروتومغولی است.

«تو کیو» (Tūjué / T'u-chüeh, 突厥)

شاید چنین شده باشد که در آغاز تور+یوت بوده باشد و پسان ها به دلیل آسانی تلفظ حرف صدا دار «ک» در میان دو حرف بی صدا به آن افزود شده باشد. جالب این است که معنای تورک - نیرومند است. تور هم به همین معنا به کار می رود. یعنی اتحادیه تورانی ها یا تورها. واژه دیگری که احتمال می رود کلمه تورک از آن گرفته شده باشد، تورکش است. باز هم در جا ممکن است که تور+ ش یا تور+ اش بوده که «گ» به آن افزوده شده باشد. در این مورد، تورکش یعنی «چیزی را ساختن» است. روشن نیست که پسوند «اش» در کدام معنا به کار می رفته است. این که این پسوند پروتومغولی است یا چینی، نیاز به کاوش های زبانشناسیک دارد.

به هر رو، هر چند، تورک با توران عین چیز نیست، اما می توان گمان برد که قبایل کوچرو آسیای میانه از زمانه های باستان به همین نام تورانی یاد می شده اند و روشن است چنین نامی را همیشه به یاد داشته بودند. این گونه تورک یعنی اتحادیه نیرومند قبایل تورانی. در این حال، باید متوجه بود که تورانی ها مردمانی بودند بیخی آریایی و همزاد و همزبان ایرانی ها. تنها تفاوت آن ها در شیوه زندگانی شان بود که ایرانی ها زیر تاثیر باشندگان بومی ایران، شهرنشین و کشاورز شدند و تورانی ها کماکان دشت نورد و کوچی ماندند. تفاوت دیگر در آینده پدید آمد که ایرانی ها در زمان گشتاسپ آیین رزنتی را پذیرفتند، اما تورانی ها به همان آیین نخستین شان پابند ماندند.

تفاوت اصلی میان تورانی ها و تورک ها در چند چیز بود:

- یکی آمیزش به پیمانه معینی با مردمان نژاد زرد مانند چینی ها و تبتی های که به دو رگه شدن و منگولوبیدی شدن آن ها انجامید،
- تغییر در زبان که با بودوباش در گستره آلتای زبان آلتایی را که آمیزه یی از زبان بوریالی و زبان چینی بود، فرا گرفته بودند. پسان ها این زبان تورکی نام گرفت.
- پذیرفتن مذاهب دیگر مانند بودایی و... از سوی شماری از قبایل تورکی زبان مانند اویغورها. هر چند شماری از قبایل تورانی مانند کوشانی ها هم از طریق تبتی ها آیین بودایی را پذیرفته بودند.

به هر رو، این گونه، کنفدراسیون قبیله یی به میان آمد، متشکل بر تورکی زبان ها و مغولی ها که در آینده بر آن خاقانات تورک نام دادند. روشن است در آن هنگام نمی توانست ترکیبی با بهره گیری از نشانه جمع عربی- «ات» به میان بیاید.

میلادی 23 و نیز مبارزه همانند از دیدگاه انگیزه در خاقانات اویغور در میانه های سده نهم شمرده شود که در باره آن در یکی از اسناد گفته می شود: «ما، اویغورهای دو بخش هستیم. ما اویغورهای مرگ و «ازدها» ها هستیم، ما با هم دشمنان سیاه و سفید [آشتی ناپذیر-گ.] شده ایم.»

در مبارزه میان فراتوری ها «خاقانی- پدرسالارانه» و «خاتونی- مادرسالارانه» بر سر حاکمیت، در درون ائتلاف دودمانی حاکم، بافت اجتماعی و مبارزه اجتماعی در جامعه بازتاب می یافت. چون، پشت سر هر یک از این نیروها، گروه های معینی از قبایل که از موقعیت ممتاز خود در سلسله مراتب قدرت استپی دفاع می کردند، ایستاده بودند.²³

اسطوره اوسونی داشتن نسب کیهانی (آسمانی)، که در سیمای یک روایت تاریخی بافته شده است، نوعی پوشش اساطیری است که به کمک آن، وضعیت نو سیاسی- تباری جامعه اوسونی در هنگام نوشتن این اطلاعات تاریخی، اعلام و توجیه می گردد. شاید، مبارزه یاد شده، دارای بار جامع و همه جانبه نبوده باشد و به طور مستقیم به جنبش های تباری جمعی در میانه های سده دوم پیش از میلاد پیوندی نداشته است.

به هر حال، پژوهش های باستان شناسی در هفترو، امکان نمی دهند به این برداشت رسید که دگرگونی بارزی در فرهنگ مادی در این زمان رخ داده باشد.²⁴

در همین حال، باستان شناسان چینی موفق شده اند برخی از ویژگی های تازه را در یادمان های باستان شناسی عهد اوسون ها برجسته بسازند و آن ها را با موجودیت «شاخه های سئه یی (سکایی) و یوئه شی» در بافتار اوسون ها پیوند بزنند.²⁵

چند دیدگاه در باره ریشه های تباری و زبانی اوسونی ها باستان هست:

آن چه مربوط به واژه «شاه» می گردد، این واژه- «شاه» در کتیبه های پارسی باستان ("xšāyaēiya"خشایثیه) نوشته شده است. این واژه پر بسامد در متون پارسی باستان گویا بر خلاف قواعد آوایی پارسی باستان بوده و آن را مادی دانسته اند. دلیل چیست؟ شکل واژه xšāyaēiya در زبان آریایی آغازین -kšāiatja* بوده هست. tj در این واژه در تحول به ایرانی آغازین به شکل ej بوده و این شکل در زبان های اوستایی و مادی باقی مانده. اما در پارسی باستان بر اساس شواهد این tj ایرانی آغازین به šj تحول پیدا کرده است. شاهد این تحول را می توانیم صفت پارسی باستان -hašiya به معنای «حقیقت» تلقی کنیم. این واژه در زبان سنسکریت به شکل -satyá و در اوستایی به شکل -haieya هستند. ملاحظه می کنید که در این واژه تحول tj آریایی آغازین به ej اوستایی و šj پارسی باستان کاملاً قابل مشاهده است. پس اگر بخواهیم واژه شاه را بر اساس قواعد نگارشی پارسی باستان بنویسیم، باید به جای xšāyaēiya مندرج در کتیبه ها، واژه xšāyašiya را بنویسیم.-گ.

23. همان گونه که می دانیم، پیش از به میان آمدن شاهنشاهی هونوها، بر استپ ها، دولت شاهنشاهی مهابیان یا یوئه شی ها فرمان می راند که روشن است همونوها و اوسونی ها و سایر قبایل دشت نشین همه فرمانبردار شان بودند. روشن است در گذشته، پادشاهان برای نگهداری دولت خود، حرمسراهایی می آراستند و در آن گلچینی از بانوان را از همه قبایل زیر دست خود گرد می آوردند و این گونه، با برپایی پیوندهای خویشاوندی، به گونه یی همه قبایل را از رشته دختران شان در ساختار قدرت مشارکت می دادند. به گونه یی که افتخار خویشاوندی با خاندان شاهی را پیدا می کردند. همین گونه، دختران خود را به زنی پادشاهان و یا شهزادگان کشورهای زیر دست خود می دادند تا با رشته پیوندهای خانوادگی، قدرت خود را بیشتر استوار گردانند.

در مورد، مشخص مورد نظر، مهابیان با دادن شاهدخت ها به شاهان کشورهای زیر دست، چنین سنتی را رایج ساخته بودند که همانا ولیعهد- شاه آینده، از شهبانوی مهابی باشد. در مورد ماودون، برعکس چنین شد که چون او، پسر ارشد شاه از زن نخستش بود، و روشن است خود را جانشین تاج و تخت پدر می پنداشت و برعکس، پدرش می خواست پسر کوچکتر خود از زن مهابی (مهابانو) را ولیعهد بسازد، و از همین رو او را به دربار مهابیان به عنوان گروگان فرستاده بود، در برابر پدر برآشت و دست به کودتا زد و کار به جایی رسید که دولت مهابیان را از بن برانداخت. روشن است در این کار، او این شانس را داشت تا از دشمنی اوسونی ها با مهابیان بهره برداری بایسته یی بنماید. در مورد مشخص مورد نظر، سخن بر سر این است که قبیله یوئه شی (مهابیان) پاسدار منافع خود از راه کیش مادرسالاری و قبیله های دیگر، مانند اوسون ها و هونوها به رهبری ماودون، برعکس، مدافع پدرسالاری بودند که کشاکش میان این دو گروه، سرانجام به سود پدرسالاران پایان یافت.-گ.

آبل رمیوزه Remusat و کلاپورت Klaproth آن ها را هندوآریایی-گوتی (گاتی) می پنداشتند. گروم-گرژمایلو (G.E.Grumm Grzhimailo) اوسون ها را دارای ریشه آمیخته تورکی- هندواروپایی- گوتی می پنداشت.

شماری از پژوهشگران، از دیگین Degin گرفته تا...، پیک شکست یوئه شی ها از سوی اوسون ها را با گزارش های نویسنده باستانی در باره آسیان ها که پادشاهان تخری شده بودند، و رانداز (مقایسه) نموده و متمایل به یک چیز پنداشتن اوسونی ها و آسیانی ها گردیده بودند. 26 با آن که به گونه یی که اومنیاکف خاطر نشان ساخته است «هیچ مدرکی را جز از همانندی ظاهری واژه های «اوسون» و «آسیان» نمی توان به سود این دیدگاه ارائه کرد».

به این موضوع، به پیمانه معینی در آثار پژوهشگرانی چون ژ. شارپانته Zh.Sharpante، گ. هالوان g.Haloun، او. ویلی G.U.Veyli، ی. گارمات Ya.Garmatta، س. آلتهایم S.Althaym و دیگران نیز پرداخته شده است. 27.

به سال 1974 آ. ن. برنشتام (A N Bernshtam) اندیشه اوسونی بودن کوشانی ها را مطرح کرد. 28. اکنون، ای. پولیبیلنک بر اندیشه تخری زبان بودن اوسون ها پا می فشارد. 29.

یو. ا. زویف هم با پیروی از نو. ا. اریستف و ک. سیراتوری، به اندیشه تورکی زبان بودن اوسونی های باستان، متمایل است. 30.

افزون بر این، به باور آن ها، نام اوسون، در نام های سرزمین های بازماندگان اوسون های باستانی هفتزود- ژوز (جز) های بزرگ یا کهن (که در سنت های نَسبی- تباری قزاق ها به نام اویسون ها Uysun و در سنت های نَسبی- تباری قرغیزهای معاصر در سیمای ساختار قبیله یی تیره اویشان (uyshun) متباز گردیده؛ بازتاب یافته است. 31

به پنداشت چینی ها، اوسونی ها کوچیان «ناب» بودند. آن ها «زمین ها را قلبه و ماله نمی کردند و در آن چیزی نمی کاریدند [(کشت نمی کردند)-گ.]. همراه با چارپایان در جستجوی آب و سبزه می کوچیدند و این آداب و رسوم شان با هونوها همخوانی داشت». 32.

عبارت قالبی و متحدالمال «در جستجوی آب و سبزه می کوچیدند» برای توصیف بسیاری از توده ها در این سوی دیوار بزرگ چین (چانگ چنگ یا چان- چن) به کار می رود. مگر، این که این قبایل کوچیان «ناب» بوده باشند، درست نیست.

برای مثال، بان گو گزارش می دهد که بانو فن Fyn - شاهدخت چینی که همسر کونمو kunmo - شاه اوسونی ها بود و در بارگاه او می زیست، هدایایی را در میان گردانندگان اوسون که «زمیندار و مسکون» بودند، پخش کرد. سرزمین مغولستان کنونی، که در گذشته کشور یورت ها (چادرها یا خیمه ها)ی هونوهای باستانی شمرده می شد، پس از کاوش های دامنه دار باستان شناسی، امروزه چنان «کشور شهرهای باستانی» شناخته می شود. 33

در باره کشور اوسون، خود گزارشگران چینی به «چن-ی» (آبادی های احاطه شده با دیوارها) و آن که اوسون ها «دارای شهرها و روستاها» اند، و نیز «به کاشت درختان می پردازند»؛ اشاره نموده اند و نگاشته اند که «اوسون ها دارای اسب های بسیار اند و ثروتمندان آن ها تا چهار یا پنج هزار اسب دارند». 34

به احتمال زیاد، اوسون ها نه کوچروان «کلاسیک» و نه هم «کشاورزان و زمینداران «کلاسیک» بودند، بل که به شیوه نیمه کوچروی و نیمه زمینداری می زیستند که در آن دامداری با کشاورزی و شیوه زندگانی دشت نوردی با زندگی نیمه مسکون آمیخته شده بود. کاوش های باستان شناسی کنون به گونه مدلی نشان داده است که شیوه اصلی پیشبرد اقتصاد دامداری در میان اوسونی ها باستان به چرا بردن رمه ها در مسیرهای نصف النهاری و کوچروی در مناطق و گستره های بیخی معین در زمان های معین سال بوده است. به سخن دیگر، کوچروی نه

به گونه نامنظم، بل به شدت سامانمند صورت می گرفته است. شاید دلیل ویژه بودن شیوه زندگی اوسون های باستان همین بوده باشد- بودوباش در یورت ها یا چادرهای «تسیون لیو» (tsyunlu)، «کلبه های نوع تسیونی» Sünnu 35 گردی نما (rounded shape) دارای چهارچوب ها یا استخوان بندی های بافته شده از شاخه های درختان بید. «شاخه های بافته شده درختان بید، دیواره ها و چترهای بوریایی، بام خانه های شان را می پوشانید».

شالوده شمارش نظامی- قبیله یی یگان ها در اتحادیه اوسونی، سیستم ده تایی (دهی یا تومانی) بود -نشانه استاندارد که بایسته است آن را در گزارش ها در باره «ده پسر» شاه کونمو دید. تقریباً همین گونه عبارت (ده پیشوا) یا پیشوایان دهگانه» در خاقانات نیمه تاریخی تورکی غربی- ایستیمی خاقان (Eshtemi) هنگام توضیح خاقانات دهگانه بعدی تر «اون- اوک» («ده پیکان»)، که در همین سرزمین ها پسان تر (به سال های 603-699) ساخته شد، حضور دارد.

خاقانات تورکی غربی، چونان میراث سامانه نظامی- دموکراتیک، به شکل یک سازمان «سه سازه یی ساخته شد: «جناح چپ- مرکز و جناح راست» در پنج منطقه قبیله یی در هر جناح و مرکز خاقانات. درست همین گونه، نیاکان اوسونی [تورکیوت ها یا کوگ تورک ها-گ.] به سه بخش تقسیم شده بودند و نقش رهبری را در این اتحادیه، پیشوا-کونمو بازی می کرد.

ساختارهای سه گانه trial همانند بسیار مناسب برای جنگ و «شکار»های گروهی و از نظر ظاهری شبیه با اتحادیه سه سازه یی- خویشاوندی با ازدواج های درون خانوادگی پسر عموها با دختر عموها cross-cousin 36 در دوران باستان بسیار رواج داشت که در این خویشاوندی ها، رشته های همپیوندی با ازدواج فرزندان تیره های فرمانروایان که خودگردانی و خودمختاری آن ها را از راه چنین خویشاوندی ها تامین می کرد، شیرازه می یافت.

مدت ها پس از این، بر اساس ترکیبی از سازمان سه سازه یی و سامانه های شمارش سه دهی یا سه ده تایی decimal number system (سه «صدتایی» - بخش دوم آن) در گستره قزاقستان سه ژور (جزء)- «صدتایی» چونان نمادی از همه مردم قزاق تشکل یافت.

ویژگی های فرهنگ مادی اوسونی ها در نامه شکواییه یی و گلایه آمیزشاهدخت چینی از بستگانش که وی را به زنی پادشاه اوسونی ها داده بودند، بازتاب یافته است: «شما مرا به زنی پادشاه اوسون ها داده اید که به دور از کشور آسمانی (کشور بهشت گون چین) در آخر جهان زندگی می کند. تسیونلو Tsyunlu (خیمه کروی)- خانه من است که دیوارهای آن از چوب های بید ساخته شده است. خوراکم گوشت و نوشیدنی ام شیر ترش است.» 37

سخن گفتن در باره قلمرو تباری اوسونی ها از روی اطلاعات در دست داشته منابع چینی بسیار دشوار است. چون، نفوس گروه حاکم یا قبیله حاکم به طور کامل شناخته نشده مانده است و خود اتحادیه سیاسی، که در نتیجه تعویض دودمان، نام سیاسی اوسون را به خود گرفته بود، از دیدگاه تباری متشکل از قبایل گوناگون بوده است.

از گزارش سال 73 پیش از میلاد چنین بر می آید که گستره دولت اوسونی در خاور در برگیرنده مناطق تسزیان و انشی بوده است. در باره تسزیان با اطمینان گفت که این منطقه مربوط یوئه شی ها بوده است و نام آن هم یک نام یوئه شی- کیان Kayaan به معنای سفید.

نام چینی انشی (اکسا) مطابق نوشته های بطليموس، منطقه اکسا- اسکیت Akassa Scythians در آن سوی کوه های کاسیاس Kasiys در خاور تیان شان را به خاطر می آورد. به گفته بطليموس، در آن سوی آن، در دامنه های کوه های اندومی Emod، اسکیت های هاورانی یا خاورانی Hauran می زیستند که با گستره «فرمانروای خونی یا هونی» گاهنامه های چینی یک چیز می باشد.

قبیله یوئه شی خونی hune tribe ، در میانه های سده دوم پیش از میلاد، به بخش های میانی استان کنونی گانشو در ناحیه های چژان ئی Zhanggye و تسزیویان Jiuquan کوچیده بودند. 38.

با شکست یوئه شی، این زمین ها زیر سیطره امپراتوری هونوها قرار گرفت و بر این اساس، دیگر یک منطقه هونویی شمرده می شد. به سال 121 پیش از میلاد، باشندگان آن به گستره دولت چینی هان پیوستند و محل بود و باش شان دیگر یک گستره «متروک و تهی از سکنه» شمرده می شد. سفیر دولت هان، در سال 120 پیش از میلاد، کونمو- پادشاه اوسونی ها را مایل به کوچیدن به همین جا نموده بود. 39

مرزهای سیاسی اوسون ها در غرب، از روی شرح رویدادهای مربوط به دعوت شانویو خودگماشته هونوی شمالی به کانتسزیو-کنگها Kantszyuy-Kangha و تاخت و تازهای او بر اوسون ها در سال های دهه چهل پیش از میلادی می گردد. گزارش شده است که در یکی از یورش ها بر اوسون ها، شی شی (شاه شاهان)- پادشاه دولت هونوی شمالی، تا نزدیکی پایتخت اوسون ها- شیگو Chigu رسیده بود و مردمان بسیاری را کشته و شماری را هم به اسارت برده بود و رمة های شان را هم ربوده بود.

اوسونی ها مصمم به پیگرد او نشدند. این گونه، مرز غربی آن ها- به فاصله یک هزار لی، به یک سرزمین تهی از باشندده مبدل گردید. 40 شاید، در این زمان، مرز غربی اوسون ها به دره تالاس نمی رسید، چون شی شی همو در کرانه تالاس دژی برپا نموده بود که در نظر داشت از همان جا گستره اوسونی ها را بگیرد. از همین رو بود که اوسون ها مصمم به بستن اتحادیه با دولت چینی هان در برابر هونوهای شمالی شدند- چیزی که نفوذ چین را در کشور اوسون ها تقویت بخشید و خشم و ناخشنودی باشندگان بومی را برانگیخت. به ویژه دخالت چین در امور جانشینی پادشاه که در آن گروه های دارای گرایش های هونویی و چینی، بر سر تاج و تخت مناقشه داشتند، به آتش تنش ها همیشه می انداخت.

نتیجه این درگیری، فروپاشی دولت اوسون به دو بخش- کونموی بزرگ و کوچک بود. این رویدادها بین سال های 64-51 پیش از میلاد رخ داده بودند. اما سال های 45-14 پیش از میلاد- سال های پادشاهی کونمو تسلیمی Tsylimi - اوج شگوفایی دولت اوسون شمرده می شود. چون، او تخت و تاج را با اقتدار در دست داشت و در متصرفاتش، «آرامش و صلح پایدار» فرمانفرما بود. پیوند زناشویی او با شاهدختی از دودمان حاکم هان، خود گواه بر اهمیت دولت اوسون در نقشه سیاسی آسیای مرکزی و خاوری و ذینفع بودن اوسون ها در روابط همپیمانی با دولت هان می باشد.

این تنها دودمان حاکم چین نبود که شاهزاده خانمی را به زنی کونموی اوسون ها داده بود. شانویوهای هونویی هم شاهدخت هایی را به همسری کونموهای اوسونی می دادند. در عین حال، دختر کونمو به نام دی شی Dishi (شهبانوی دی)- همسر فرمانروای ترکستان خاوری بود.

چینی ها پیش از سده سوم میلادی، به گونه مفصل، بر تاریخ اوسون ها روشنی می افکنند. 41 هنوز، به سال 437 پیش از میلاد، گزارش هایی در باره سفارت اوسون ها به چین دیده می شود. از دوره اوسون ها یادمان های باستان شناسی بسیاری بر جا مانده است: ظروف گرد سفالی و گلی، پیکان های دارای نوک های آهنی arrowheads، شمشیرها، خنجرها، سنجاق ها، گردنبندها از سنگ های گرانبها، گوشواره ها، دستبندها، آینه ها و... همه و همه، گواه بر فرهنگ شکوهنده یی اند.

تجزیه و تحلیل واژه های سیاسی چینی که نشان دهنده اشکال مختلف سازمان های اجتماعی در میان کوچیان آسیای مرکزی اند و در دفترهای تاریخ دودمانی از دوره «شی-تسزی» حفظ گردیده اند، بسیار جالب است. ایچیدی H.Echedi ، تجزیه و تحلیل بسیار دقیقی از ترمینولوژی چینی، مربوط به مرحله پیش از تشکیل دولت تحول اجتماعی جوامع کوچرو انجام داده است. 42

تجزیه و تحلیل ترمینولوژی مقتضی که برای عهد مورد بررسی به کار می رود، به دلیل شکلگیری دولت ها و امپراتوری های کوچی در گستره آسیای مرکزی، دلچسبی ویژه یی بر می انگیزد. به عنوان مثال، با سخن گفتن در مورد اوسون ها و گاوچه ها gaoche (کوچه ها، تخارها، یا کانتسزیوی ها)، منابع چینی از واژه «گو» یعنی «دولت» کار می گیرند؛ مانند:

«اوسون-گو»، یعنی دولت اوسونی،
«شین-گو»، یعنی دولت کوچی،
«گاوچه-گو» یعنی دولت گاوچه،

که گواه بر شکل گیری مناسبات دولتی در میان آن ها است.

بایسته یادآوری است که در عهد «مهاجرت های بزرگ»، به ویژه حمله قبایل کوچی یوئه شی، به نوبه خود، هونوها و اوسون ها را به خاور رانده بودند، زمینه ایجاد امپراتوری آسیای مرکزی-هندی کوشانی را در سده های یکم-چهارم میلادی از پیش تعیین کرده بود.

شاهنشاهی کوشانی، یکی از نیرومندترین کشورهای عهد باستان بود که تاثیر شگرفی بر اوسون ها و کنگویی ها برجا گذاشته بود و اقلیم سیاسی و فرهنگی دیگری را غیر از آن چه که دولت های هخامنشی و پادشاهان هلنی آسیای مرکزی به میان آورده بودند، بر شالوده همزیستی و آمیزش سنت های یونانی و بومی و فرهنگ هندی و آسیای مرکزی، پدید آورده بود که به ویژه در پذیرفتن آیین بودایی (که میهن و خاستگاه آن، هند شمرده می شود) چونان دین رسمی کشور، بازتاب می یافت.

یوئه شی های در گذشته کوچرو، بسیار زود سنت های فرهنگ زمینداری و کشاورزی را پذیرفتند و شایستگی خود را در دولنداری ثابت ساختند. آن ها در سده یکم میلادی در بلخ، جوی های آبرسانی و آبیاری نو، واحه های دهگانی و شهرها ساختند. فرمانروای آن ها- هرایوس (به روسی- گیرای Giray، به انگلیسی- Heraios) برای خود سکه هایی سیمگونی با تصویر image خودش به شکل یک سوار مسلح با نوشتار یونانی ضرب زد که نمادی از سنت های استپ ها و دولنداری هلنی ها بود. هرایوس، خود را «کوشان» لقب داد.²⁴

24. در باره کوشانی ها در ویکی پدیا چنین آمده است:

طبری نوشته است که بهرام گور که از ۴۲۱ میلادی تا ۴۳۸ میلادی پادشاه ساسانی بود، با ترکها جنگیده است. فردوسی هم از شکست ترکها به دست بهرام گور سخن گفته است و این در حالی که در زمان بهرام گور هنوز ترکان به این ناحیه نیامده بودند، بنابراین در باره کدام ترکها سخن رفته است؟

مارکوارت نظر دارد که بهرام گور در واقع با خیانیان جنگیده بود. در ایران گمان می کردند یا می دانستند که بین خیانیان نو آمده و کوشانیان از قدیم یک نوع ارتباط وجود دارد. به قول طبری، بهرام گور در آن زمان یک قسمت از خاک هندوستان را که در آن نقاط ملک کوشانیان وجود داشت، می خواست به مملکت خود ملحق کند. تاریخ دان ارمنی به نام یگیشه واردایت نیز خبر می دهد که یزدگرد دوم ناگهان به کشور خیانیان تاخت که آن ها را کوشانیان هم می گویند. خلاصه دو مأخذی که اصلاً هیچ ارتباطی با هم ندارند، خیانیان را با کوشانیان پیوند داده اند و این امر ثابت می کند که جدا کردن خیانیان از کوشانیان نشاید.

در مأخذ زبان پهلوی و زرتشتی، هیتالیان با خیانیان و در مأخذ عربی، هیتالیان با ترکها و در مأخذ ارمنی، هیتالیان با کوشانیان آمیخته شده اند و این یکی از دلایلی است که مطالعه در مورد تاریخ این منطقه را مشکل ساخته است.

کمی بعد از مرگ گندفر، قندهار و پنجاب به دست یک سلسله از طایفه یوئهچی افتاد که آن ها را از نژاد ایرانی سکا می دانند. یوئهچی ها یکی از پنج قبیله اتحادیه کوچ نشینان، کوشانی ها بودند، که قبایل یوئهچی را متحد ساختند و امپراتوری را تاسیس کردند که در اوج قدرت از ترکمنستان تا غرب چین تا مناطق مرکزی هند وسعت داشت. استراتژی یورشگری کوشانیان و مرکزیت فرمانروایی شان در امتداد جاده ابریشم، آن ها را قادر ساخت تا در سرزمین های میان چین و روم سومین ابر قدرت عصر باستان شوند. بدین سان، آن ها که زمانی قومی کوچ نشین بودند، پس از یکجانشینی و شهرنشینی، تبدیل به یک دولت شهر (Cosmopolitan) متمول شدمیوند.

نخستین حکمران خودخوانده کوشانی هرایوس (Heraios)؛ فرمانروایی: ۳۰-۱ م.) بود که در یک قدمی ریاست قبیله کوشانی قرار داشت. اما به زودی قدرت به دست کوچوله کادفیز (Kujula Kadphises)؛ فرمانروایی: ۸۰-۳۰ م.) افتاد و او شاهنشاه واقعی کوشان شد و قبایل متفرق و ستیزهجوی یوئهچی را زیر لوای کوشانیان در سده نخست میلادی متحد ساخت.



سکه طلایی کنیشکا یکم (Kanishka I)، شاهنشاه مقتدر کوشانی

روی سکه: تصویر ایستاده شاهنشاه با پوشک کوشانی: بالاپوش (پالتو) سنگینی بر تن، بوت‌های (چکمه‌ها) بلند به پا، و شلوار بلند و پُرچین بر جانش. پیش رویش میز کوچک قربانی است و به دست چپش نیزه طویلی گرفته و از شانه‌هایش شعله‌های آتش ساطع می‌شوند.

نوشته روی سکه به زبان باختری و خط یونانی (با اضافه شدن حرف کوشانی) «b» ش PAONANOBO: «KANHPKI KOPANO» تلفظ: «Shaonanoshao Kanishki Koshano» شاهنشاه، کانیشکای کوشانی پشت سکه: تصویر بودای ایستاده به سبک هِلی، که با دست راستش ژستی نمادین از نشان اطمینان و امنیت (آبه‌ایا مودرا) را شکل داده، و با دست چپش چین ردايش را گرفته‌است.

نوشته پشت سکه به خط یونانی: «BODDO» بودا. در سمت راست نشان کانیشکا (tamgha) ترسیم شده‌است. **یادداشت گزارنده:** این سکه که در موزیم بریتانیا موجود است، بزرگترین سندی می‌باشد که هم آریایی بودن کوشانی‌ها و هم ایرانی زبان بودنشان را ثابت می‌سازد.

پادشاهان کوشان کوجوله کادفیز و ویمه کادفیز جانشین او تمام قلمرو یوئه‌چیان و تخاریان را با بخش بزرگی از سرزمین سکاها به تصرف خویش درآوردند. کوجوله کادفیز پس از گرفتن باختر از سکاها و هندوپارتیان قلمرو فرمانروایی کوشان را به سرزمین گندهارا (در شمال‌شرقی افغانستان و شمال پاکستان) گستراند و شهر تاکسیلا (در شمال‌غرب پاکستان) را پایتخت مهم خود، و شهر بگرام (که در دوران باستان زیر کاپیسا نامیده می‌شد، در نزدیکی پایگاه هوایی بگرام) را به‌عنوان پایتخت تابستانی خود برگزید که این شهر مرکز عمده بازرگانی نیز بود.

از این دو پایتخت، و چند مرکز مسکونی و بازرگانی دیگر در شمال، کوشانیان بزودی فعالترین بازرگانان شده، و الفبای یونانی را برگزیدند و سکه‌های طلائی خود را ضرب کردند که در آن چهره‌های شاهنشاهان کوشانی، شعارهای و نمادهای یونانی و تأثیرپذیرفته از مسکوکات رومی نقش می‌شد و از این سکه‌ها برای داد و ستد از کاروان‌های جاده ابریشم استفاده می‌شد.

در سال ۴۸ میلادی، کوجوله کادفیز از هندوکش عبور کرد و در دره کابل با هرمائوس (Hermaeus) واپسین پادشاه یونانی آن منطقه متحد شد تا سکاها (دولت هندوسکائی) را در شمال هند شکست داده و امپراتوری را بنیان گذارد که بازماندگان کوشانی پس از او آنرا از رود گنگ در شرق تا صحرای گبی در شمال وسعت بخشیدند.

سر انجام، پس از سال ۱۲۵ میلادی این کشور به پادشاهی تعلق گرفت کانیشکا نام، که در ادبیات بودایی شهرتی به کمال دارد و از مبلغین و معتقدین مؤمن دیانت بودایی به شمار است. فرمانروایی کانیشکا، سومین امپراتور کوشان، که از اواخر سده اول تا اوایل/اواسط سده دوم میلادی به طول انجامید، از دو پایتخت اداره می‌شد: پوروشاپوره (شهر امروزی پیشاور)، و مجموعه پایتخت تابستانی در بگرام (کاپیسا)، که با قصرهای خوش‌گذرانی امپراتورهای روم و دودمان هان در چین رقابت می‌کرد.

ولایت (استان) تخار در شمال افغانستان از مناطقی می‌باشد که تخارها (کوشانی‌ها) نام خود را به او داده‌اند و مردم این استان از بازماندگان کوشانی‌ها می‌باشند که زبان شان فارسی و خود را تاجیک می‌نامند.

اردشیر بابکان نخستین شاهنشاه ساسانی پس از تسخیر سگستان و ابرشهر (خراسان فعلی) و مرو و خوارزم و بلخ قدرت خود را بر نواحی شرقی نیز بسط داد و پادشاهان کوشان (دره کابل و پنجاب) و توران قزدار (در جنوب کویت) و مکوران (یا مکران)، سفیرانی به حضور او فرستادند، و او را به شاهنشاهی شناختند. در زمان شاپور یکم برادر او شاهزاده پیروز به حکومت کوشان گماشته شد و لقب پادشاه بزرگ کوشان داشت.

۳۰-۸۰ میلادی: کوجوله کادفیز (Kujula Kadphises)، فرمانروای کوشانی، از طریق فراود (ماوراءالنهر)، شمال آمودریا (یونانی Oxus)، گندهارا را فتح کرده، بر هندوپارتیان یورش می‌آورد، و آن‌ها را از هند به‌سوی دره کابل رانده، و به انقراض آن‌ها سرعت می‌بخشد.

۸۰-۱۲۷ میلادی: ویمادیفیز (Vima Kadphises)، جانشین کوجوله، قلمرو کوشانیان را تا جنوب و مرکز افغانستان می‌گستراند.

۱۲۷-۱۴۷ میلادی: کانیشکا یکم (Kanishka I)، شاهنشاهی کوشان را با برگزیدن پایتخت در پیشاور و بگرام استحکام می‌بخشد، جامعه کاسموپولیتنی (Cosmopolitan)؛ جهان‌شهری یا بین‌المللی شکل می‌گیرد، این دوران به سبب به دست‌آوردن ثروت کلان از راه تجارت جاده ابریشم و تبادل فرهنگی بین شرق و غرب، دوران طلایی آسیای میانه به شمار می‌رود. خلق آثار هنری بی‌نظیر و تبادل فرهنگی در عهد شاهنشاهی کانیشکا (ح. ۱۰۰ تا ۲۲۵ م.) به اوج خود می‌رسد. تشویق کوشانیان به آیین‌های بوداگرایی (در شرق افغانستان در نیایشگاه‌ها و زیارتگاه‌هایی چون هده) و زرتشتی (در غرب، در بین آنانی که از تبار پارس‌ها هستند، در پایگاه‌هایی چون سرخ‌کوئل) و ارجحیت‌دادن آنها به سبک نگارگری رئالیسم یونانی (Hellenistic) موجب ظهور دوره‌ای برجسته و بارور از بروز هنری می‌شود. بطور مثال، نخستین تندیس‌گری‌ها و ترسیم شناخته‌شده از بودا بصورت انسان در یک سکه کوشانی از سده اول میلادی ظهور می‌کند. شواهد هندوستانی و تبادل فرهنگی کوشانیان در هده (در نزدیکی جلال‌آباد)، سرخ‌کوئل (در ولایت بغلان در شمال افغانستان) و بگرام (شمال کابل) و دیگر پایگاه‌های باستان‌شناسی در پاکستان و هند یافت شده‌است.

۱۴۰-۲۲۵ میلادی: پارچه پارچه شدن - در عهد فرمانروایی هوویشکا (Huvishka)؛ ۱۸۳-۱۴۰ م.)، حکومت کوشانیان رو به ضعف می‌نهد؛ ساسانیان در اواخر سلطنت واسودوا یکم (Vasudeva)؛ ۲۲۵-۱۹۱ م.) سرزمین‌های کوشانیان در افغانستان را می‌گیرند.

۲۴۱ میلادی: تاریخ احتمالی دستیابی ساسانیان بر بگرام. امپراتوری کوشانی که زمانی ابرقدرتی توانگر بود از میان می‌رود و به دولت‌های خرد و چندتکه کوشانی‌ساسانیان و کوشان‌شاهان هندو تقسیم می‌شود.

شاپور دوم لازم دید که از جانب حدود شرقی کشور نیز تکلیف خود را با کوشانیان که مداخلات آن‌ها ممکن بود مانع از توفیق در کار روم باشد، روشن کند. در این جا نیز بخت با وی یار شد، چرا که ضعف کوشانیان، سرزمین آن‌ها را که یک بار نیز در مقابل پدرش هرمز دوم، تسلیم شده بود، در سال ۳۷۵ میلادی به قلمرو شاپور درآورد و کوشان از آن پس تا دوران بهرام دوم که هیاطله (هفتالیان) در آن حدود غلبه یافتند، یک ایالت ایران گشت. سکه‌های معروف به سکه‌های سکایی و ساسانی که از طرف نواب سلطنت قسمت شرقی دولت ایران (خراسان) ضرب شده، حاکی از اینست که تا زمان بهرام دوم این ایالت بزرگ در زیر فرمان یکی از شاهزادگان خانواده سلطنتی ملقب به کوشانشاه بوده‌است.

سنگ‌نوشته ربطاک به زبان باختری و خط یونانی، از دوران کانیشکا، امپراتور مقتدر کوشانی، در این سنگ‌نوشته زبان به کار رفته در آن بنام «زبان آریایی (ariaio) یاد شده، پایگاه باستان‌شناسی سرخ‌کوئل در ولایت بغلان، سده دوم میلادی، موزیم ملی افغانستان در کابل.

کوشانیان در عهد فرمانروایی کانیشکا بر آسیای میانه فرمان می‌راندند و از طریق فعالیت‌های گسترده بازرگانی ثروتی بزرگ جمع‌آوری کردند و در این دوره شهرها رونق بسیار پیدا کرده و تندیس‌گری بودایی و بنای معابد شکوفا شد. یکجانشینی تحول بزرگی در زندگی این کوچ‌نشینان به‌وجود آورد. آن‌ها که تجربه‌ای در هنر و معماری نداشتند، هر هنری را که در مسیر راهشان می‌دیدند و با ویژگی‌های آن‌ها تناسب داشت اقتباس می‌کردند. این منجر به زایش یک هنر بومی درخشان شد که از هم‌آمیزی مفکوره‌های غربی یونانی-باختری با مفکوره‌های شرقی هندی و تعبیری از ویژگی موثر پرشور و پویای آسیای میانه تأثیر می‌پذیرفت.

منطقه گندهارا قلب شاهنشاهی کوشان و زادبوم یک جامعه چندقومی و مدارا با گوناگونی‌های مذهبی بود. موقعیت مطلوب استراتژیک (سوق‌الجیشی) گندهارا و دسترسی مستقیم آن به راه‌های تجاری زمینی جاده ابریشم و پیوند آن با بنادر در دریای عرب، این منطقه را در طول تاریخ طولانی آن آماج لشکرگشایی‌های متعدد چون هخامنشیان، اسکندر مقدونی (۳۲۵/۲۴-۲۶/۳۲۷ پ.م.)، مائوریاهای هند، سلوکیان، شاهان یونانی باختری و بازماندگان هندو یونانی آنان (سده‌های سوم تا دوم ق.م.)، سکاها و اشکانیان (سده‌های دوم تا یکم ق.م.) ساخت.

ادغام نژادها، باورها و مهارت‌هایی که در غرب و شرق رشد یافته بودند، فرهنگی دستچین و التقاطی پدید آورد که بطور روشن در هنرهای تصویری دوره کوشانی دیده می‌شود. درون‌مایه‌های (تم‌ها) برگرفته از اساطیر یونانی و رومی با نمادها و ظرافت‌های بودایی درآمیخته و نخستین ترسیم بودا در شکل یک انسان و ابتدایی‌ترین نگاره‌های شخصیت‌های مهم بودایی چون بوداسف (Bodhisattva) را در عصر کوشانیان خلق کرد.



زنی ایستاده بر روی یک ماکارا (makara)؛ موجود دریایی افسانه‌ای در آیین هندو)، پایگاه باستان‌شناسی بگرام در ولایت پروان، سده نخست میلادی، موزیم ملی افغانستان در کابل.

کوشانیان صرفاً گردآورندگان هنر نبودند، بلکه حامیان و مشوقان اصلی هنر نیز بودند. کوشانیان در سفارش دادن آثار هنری، دستور می‌دادند تا چهره‌ها و پوشاک آنان در کنار بودا و همراهان وی قرار داده شوند. این خوداستواری جدیدی سبکی بی‌نظیر از هنر گندهارا را پدید آورد که در آن هنر یونانی و رومی و دورنمایی‌های تأثیرپذیرفته از مفکوره‌های هندی بدون کم‌وکاستی توسط هزاران هنرمند مشغول خدمت آیین در حال گسترش بودایی بکار برده می‌شد.

در نوشته‌های بودایی، از کانیشکا شاهنشاه کوشانی (حدود ۱۰۰ م.)، او که هیچکس دیگری چون او پشتیبانی نیک‌خواهش آیین بودایی را حمایت کرده، تجلیل شده‌است.

سُرْخ‌کوئِل: وجود نمادهای ایرانی در فرهنگ کوشانی از همه بیشتر در ویرانه‌های بجای‌مانده از مجموعه نیایشگاه زرتشتی سُرْخ‌کوئِل، با پلکان (رامزینه) پیشرفته، واقع شمال هندوکش در نزدیکی شهر پُلْ خُمَری، مرکز ولایت بغلان دیده می‌شود. کاوش‌های سرخ‌کوئِل بین سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۶۶ همزیستی آیین خالص بومی زرتشتی، بدون هیچگونه تأثیرپذیری از بوداگرایی، را در این منطقه نشان می‌داد. به نظر می‌رسد کانیشکا از هر دو آیین بودایی و آیین ایرانی میتراییسم استقبال کرده است. قطعاتی از تندیس کانیشکا در سرخ‌کوئِل پیدا شده که از آثار نفیس باستانی موزیم ملی افغانستان در کابل به‌شمار می‌روند.

گنجینه بگرام: در شصت کیلومتری شمال غرب کابل، در نزدیکی شهر امروزی چاریکار، در محل پیوندگاه غوربند و دره پنجشیر، پایتخت تابستانی شاهنشاهی کوشانیان بنا شد، در جایی بنام کاپیسا (که بعدها بگرام نام گرفت، و نباید با پایگاه هوایی بگرام امروزی اشتباه شود).

بگرام که در یک نقطه گذرگاه کلیدی در امتداد جاده ابریشم بین کابل و بامیان واقع بود، زمانی توسط کوروش بزرگ، شاهنشاه هخامنشی ویران شد، و بعد از مدت کوتاهی توسط جانشینش داریوش بزرگ ترمیم شد، و بعدها توسط اسکندر مقدونی از نو بنا شده و در آن دژی برپا شد و به نام اسکندریه قفقاز (Alexandria of the Caucasus) مسمی شد که این شهر را به یک پایگاه دفاعی برای یونانیان باختر تبدیل کرد. در اطراف جاده اصلی در بگرام، که توسط دیوار خشتی (آجری) بلند با برج و باروهایی در چهار گوشه آن مستحکم شده بود، و قصر تابستانی کوشانی واقع در این شهر کارگاه‌ها و دکان‌هایی واقع بودند. عاج‌های نفیس از هند، جعبه‌های لاک (lacquer) از چین، ظروف شیشه‌ای و بُرنزی از مصر و روم، برجسته‌کاری‌های گچی تزئینی و دیگر اشیاء از جاده ابریشم نمایش داد و سند می‌شدند و احتمالاً در صورت کالاهای نگهداری می‌شدند تا از روی آن‌ها کاپی‌برداری شود.

علیرغم افتادن کاپیسا (بگرام) به دست ساسانیان در حدود سال ۲۴۱ میلادی، دو انبارخانه مملو از کالاهای جاده ابریشم، که برای جلوگیری از شناسایی آنها مهر و موم شده بودند، تا مدت قریب به هفده قرن در داخل قصر در امان مانده بودند تا این که در سال‌های دهه ۱۹۳۰ میلادی توسط باستان‌شناسان فرانسوی کشف شدند. هر یک از این آثار نفیس «گنجینه بگرام» گواهی است بر رونق بازرگانی در عصر کوشانی و احتمال وجود بازارهای مشابه در امتداد جاده ابریشم در سرتاسر جهان متمدن آن دوران. این کشفیات شیفتگی ما را با دست‌ساخت‌های ماهرانه و شهروندی بسیار فرهیخته و بافرهنگ در عصر کوشانیان تجدید می‌کند.

رشد بیشتر متصرفات هرايوس به ايجاد دولت عظيم كوشاني انجاميد، كه بنيادگذار آن كدفيز يكم Kadfiz 1 بود كه عنوان «شاه شاهان» (شاهنشاه) داشت و چهار سردارانشين كوچك قبائل كوچي را در قلمرو بلخ زير فرمان خود درآورد و آخرين نمايندگان دودمان هاي هلني را سرکوب نمود. باختر (باكتريا) در عهد كدفيز يكم مركز دولت كوشان و شهر بلخ - پايتخت آن بود.

اين وقايع به گونه تقريبي مربوط سده يكم ميلادي مي گردد. پسر كدفيز يكم- كدفيز دوم، سرزمين هاي شمال غربي هند را به سرزمين خود افزود و به هندويسم گرايش يافت. در اين باره تصوير الهه شيوا- خدای هندو در سكه هاي عهد كدفيز دوم گواهي مي دهد. نامدارترين پادشاه كوشاني- كنشكا بود كه در ثلث نخست سده دوم ميلادي مي زيست.

در عهد كنيشكا، پايتخت دولت كوشاني از آسيای ميانه-از باختر (بلخ) به پوروشاپورا Purushapura (پيشاور امروزي) منتقل شد. كنشكا به عنوان حامی بوديسم شناخته شده است، اما به روي سكه هاي دوره فرمانروايي او، نه تنها تصاويري از بودا، بل كه خدايان مختلف آيين هاي ديگر- مانند يوناني و زرتشتي هم ديده

مجموعه معابد بودايي در هده: هده كه يك پاينگاه (ساحه) باستانشناسي يوناني-بودايي واقع در سرزمين باستاني گندهارا، در شش مايلي (ده كيلومتری) جنوب شهر جلالآباد در شرق افغانستان است، يكي از بزرگترين معابد و مجموعه زيارتگاههاي بودايي در جهان، طی سدههاي نخست تا سوم ميلادي بوده است. هده با موقعيت كليديش در مسير دو هزار مايلي سفر زائران و مبلغان بودايي از هند به چين، مركزي فعال برای ترجمه و تكثير (نسخهبرداري) نوشتههاي بودايي و همچنين هنر تنديسگري شمرده ميشد.

بيش از ۲۳/۰۰۰ پيكرههاي يوناني-بودايي ساخته شده از خاك رُس و گچ، تزئينات معماری و سرديسها و تنديسهايي كه مردان، زنان، کودکان، ديوهاي گوناگون، سالخوردگان، با حالات و پوشاك قابل تصور، از هر طبقه و مقامي، از هر گونه چهرههاي از هر گوشه دنيا را نشان مي داد - حتي چهرههاي بيشتر از آنچه كه برای بازآفريني تمام يك شهر بودايي ضرورت باشد - در سلسله كاوشهاي باستانشناسي در هده بين دهههاي ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ كشف شد. پيكرههاي به دست آمده از هده، عناصری از فرهنگ بودايي و هلني (يوناني) را در سبكي كامل و بي نظير قابل شناسايي از هلني تلفيق (باهم درآميختن) مي كنند.

اگرچه به عقیده كارشناسان خود سبك متعلق به هلني واپسين (متاخر) در سدههاي دوم و اول پيش از ميلاد است، اما پيكرههاي بدست آمده از هده احتمالاً متعلق به سده اول پس از ميلاد و پس از آن هستند. با توجه به تاريخ كهن، كيفيت عالي، ظرافت كار، گوناگوني و كيفيت حيرت انگيز پيكرهها، هده مي بايست يك "شهر كارخانهاي" بوده باشد كه در آن هنرمندان يوناني و كارآموزان آنها، آشنا با تمام جنبههاي تنديسگري هلني، زندگي و كار مي كردند، بطوريكه جان بُردمن (John Boardman) دانشمند هده را "مهد تنديسگري آغازين بودايي به سبك هندويوناني" تعبير کرده است. ترانسفرانس (انتقال) قهرمانان يوناني به بودايي (بطور مثال از هراكلِس (Herakles) كه در بوداسف (Bodhisatva) بودايي الهام گرفته شده است) بطور روشن در هده ديده ميشود.

افزون بر اين، هده يكي از كهن ترين نسخههاي بودايي بجای مانده در دنيا را ارائه مي دهد، كه احتمالاً يكي از كهن ترين نسخههاي هندي بجای مانده، مجموعه قوانين فرقه سترُوستيوادا (Sarvastivadin) كه مدت ها گم بوده و زماني در تمام سرزمين گندهارا رايج بوده و در نشر آيين بودايي از هند به چين كارساز بوده است. اين نوشتههاي بودايي كه احتمالاً متعلق به حدود سده نخست ميلادي است، و در طی سالهاي ۱۹۹۰ ميلادي از هده غارت شده و به پاكستان قاچاق شده، بر پوست درخت توس (غان) به زبان گندهاري نوشته شده اند. اين نوشتهها در درون ظرف سفالي (كه بر روي آن نوشتههاي به همان زبان برنوشته شده بود) كشف شدند و سرانجام سر از كتابخانه بریتانیا در لندن و دانشگاه واشنگتن در سياتل آوردند. صاحب قانوني اين نوشتهها هنوز مورد بحث است.

بيش از ۱۰۰۰ مجموعه پيكرهها در هده در طی سالهاي دهههاي ۱۹۳۰ و ۱۹۷۰ كشف شدند و به موزيم ملي افغانستان در كابل و موزيم گيمه در پاریس منتقل شدند. معابد و استوپههاي بودايي هده بصورت موزيمي آزاد تبديل شده اند كه امروزه در معرض خطر جدی قرار دارند. در زمان جنگ شوروی در افغانستان، شمار زيادی از پيكرههاي هده به غارت رفت و به سرعت سر از بازارهاي بين المللي آثار عتيقه درآوردند. بسياری از اين معابد هده در جريان نبردهاي تانك بين سربازان شوروی و چريك هاي افغان كه به اين منطقه كشيده شده بودند تخریب شدند. آنچه كه پس از خروج نيروهاي شوروی از افغانستان بجای مانده بود در طی جنگهاي داخلي افغانستان بين سالهاي ۲۰۰۱-۱۹۹۱ ميلادي تا سرحد نابودي به غارت رفتند. اين پاينگاه افسانهاي، كه زماني تاج جواهر نشان عصر كوشاني بود، اينك به ويرانههاي تبديل شده است. -گ.

می شود. خورشید دولت کوشان در میانه های سده چهارم میلادی غروب کرد و گستره آن زیر سیطره شاهنشاهی پارسی ساسانی، که جانشین امپراتوری اشکانیان شده بود، رفت.

یافت شدن صدها عدد سکه در گستره آسیای میانه کنونی گواه بر توسعه مناسبات پولی در شاهنشاهی کوشانی است.

شهرهای بزرگ و کوچک کوشانی سامانه کاملی را تشکیل می دادند که با جاده ها و مسیرهای کاروان پیما با هم پیوند می یافتند. به گونه ای که منابع چینی نشان می دهند، هنگامی که کوشانی ها بخش چشمگیر درازترین مسیر بازرگانی بین المللی- جاده بزرگ ابریشم را کنترل می کردند، روابط تجاری با امپراتوری های روم و هان دارای اهمیت بسیاری بود. در این حال، کوشانی ها که به عنوان دلالان در تجارت ابریشم و بسیاری دیگر از فرآورده ها میان رُم و چین باستان عمل می کردند، سود هنگفتی به دست می آوردند.

امپراتوری کوشانی یک دولت متمرکز بود، که در آن به شخصیت پادشاه تقدس و الوهیت و ربانیت قابل بودند. از همین رو، کیش ویژه دودمانی با نیایشگاه های خاص ساخته شده بود. دستگاه دولت کوشانی بسیار پرشاخ و برگ بود و دارای شمار بسیاری از رتبه ها و مدارج اداری. دوره کوشانی چکاد و بلندترین سستیغ در توسعه تمدن باستانی مسکون آسیای میانه شمرده می شود.

فرهنگ کوشانی آمیزه ای بود از فرهنگ های بومی طراز خاور باستانی و فرهنگ شادی آفرینی دیرین هلی، ظرافت هندی و سبک توفانی gusty style که توسط کوچی ها از استپ های آسیا آورده شده بودند.

هنر کوشانی در مواد یافت شده و به دست آمده در آرامگاه های سرشناسان و اشراف گور شده در گورستان های باستانی که در کاوش های باستان شناسان شوری کشف شده اند، بسیار به خوبی مشاهده می شود. کنون، نقش بودیسم از روی آثار بودایی که در هر گوشه و کنار امپراتوری کوشانی، دیده می شد، برجسته شده است.

در شمار یادمان های برجسته عهد کوشانی می توان از صومعه مغاره ای بودایی در قره تپه و نیایشگاه فیاض تپه در نزدیکی شهر ترمز در جنوب آسیای میانه، محراب مقدس بودایی sanctuary در سرخ کوتل در شمال افغانستان، کاخ کوشانی در خلجه یان Halchayane در باکتریای شمالی و... یاد کرد.

فرهنگ کوشانی، که پیوندهای تنگاتنگی با فرهنگ های هندی، پارسی، چینی و فرهنگ مردمان استپ اورآسیایی داشت، شکوفایی تمدن های باستانی ایرانی آسیای میانه را بازتاب می دهد. ارزش های فرهنگی کوشانی، تأثیر چشمگیری بر توده ها و کشورهای همسایه بر جا گذاشته بود 43 که چنین تأثیری به ویژه در منطقه مهم دیگر آسیای میانه باستانی- سغد یا سغدیانا، که شامل واحه های بارور وادی های رودبارهای قشقه دریا و زرافشان می گردد، مشاهده می شود.

سغد احتمالاً بخشی از دولت بیلوکی و یونان و باختر بود. در پایتخت آن- شهر ماراکنده Marakanda، که ویرانه های آن به عنوان شهر افراسیاب در حومه سمرقند کنونی شناخته شده است، باستان شناسان دیوارها و سازه های دیگر در گونه این عهد را کشف نموده اند.

در فرهنگ سغدی، به عنوان مثال، در ظروف سفالی، تأثیر نمونه های یونانی باستان دیده می شود و حتا کتیبه ای هم به زبان یونانی باستان در یکی از رگ ها ثبت شده است. فرض بر این است که سغد پیشتر از باختر (بلخ) زیر حاکمیت قبایل کوچ نشین درآمده بود. حاکمان این متصرفات، که در آن هنگام در این سرزمین ها حضور داشتند، به تقلید از سکه های یونانی و باختری، سکه های ضرب می زدند. نوشته های روی این سکه ها به زبان آرامی بودند (زبان باستانی سامی)²⁵ که الفبای آن در زبان سغدی اقتباس شده بود. در سده های نخست میلادی،

25. زبان آرامی عضوی از زبان های سامی است که بیش از ۳۰۰۰ سال قدمت دارد. زبان آرامی ها، زبان اداری امپراتوری ها و حتا کاهنان بوده است. زبان اصلی بخش عمده ای از کتاب های آسمانی دانیل و عزرا و زبان کتاب تلمود است. آرامی را زبان عیسی دانسته اند و امروزه هنوز زبان مادری اقلیت های کوچک متعددی است. امروزه شماری از جوامع که بیشتر آن ها آشوری هستند به زبان آرامی نو سخن می گویند. این زبان اکنون در حال انقراض به شمار می رود.

در فرهنگ سغدی تأثیرات ارزش های فرهنگی کوشانی به مشاهده می رسد. شاید سغد از لحاظ سیاسی وابسته به همسایه نیرومند خود بود. 44

این گونه، جمع بندی موارد فوق، به طور خاص، تجزیه و تحلیل اطلاعات مکتوب چینی، امکان دادند به چند نتیجه گیری، هم دارای بار خصوصی و هم دارای بار عمومی دست بیابیم.

می توان اظهار داشت که در دوره یی از سده سوم پیش از میلاد، تا سده چهارم میلادی، پیوندهای تنگاتنگ تباری و فرهنگی میان باشندگان غرب آسیای مرکزی (آسیای میانه و قزاقستان) و سرزمین های همسایه بلافصل جنوبی آن- ایران، افغانستان و شمال هند، و مردم باشندده بخش شرقی آن (در قلمرو ترکستان خاوری، مغولستان و... کنونی) و بخش شمالی شرق آسیا، موجود بودند.

به عنوان مثال، وجود چندین مرکز یوئه شی در آسیای میانه، در دره رود ایللی در شمال نان شان و مغولستان داخلی هویدا می گردد. منابع نوشتاری همین گونه وجود دست کم دو کشور با نام کنگ Kangha را که میان هم نه تنها با پیوندهای تباری، بل احتمالا همچنین به لحاظ سیاسی مرتبط بودند، ضبط می نمایند.

منابع مادی اجازه نمی دهند به طور مستقیم پدیدآیی اصطلاح «هون» را با کلمه «سیونو» (هونو) ربط داد که صدای باستانی آن می تواند پروتوform های protoforms نوع «Frun» و «هونگنام» Hunghnam را بازتاب دهد. اما دلایل کافی به دست می دهند گمان زد که این واژه برای بار نخست در آنتونیم های یوئه شی ثبت گردیده بود. پدیدآیی آن در غرب را می توان با حرکت های چندباره یوئه شی در غرب، که در باره آن شواهد و اسناد مکتوب حفظ گردیده است، پیوند داد.

شاید ریشه های همزیستی باهمی توده های ایرانی- تورکی ویژه آسیای مرکزی کنونی، همانا به دوران «مهاجرت بزرگ توده ها» برسند. چون یوئه شی ها و کانتسزیویی ها و همچنین کوشانی ها، باشندگان سغد و دوان، احتمالا توده های ایران باستانی بودند که به دایره قبیله ساکایی- اسکیتی مربوط می شدند و هون ها و اوسونی ها هم احتمالا مربوط به دایره قبایل آلتایی، که از جمع آنان در آینده، جوامع تباری تورکی، مغولی و تونگوزی- منچوری جدا شدند.

سراسر این دوره، عبارت است از عهد استحکام قبایل پراکنده و چند زبانی آسیای مرکزی در تشکیلات نسبتا پایدار نوع دولتی از جمله همچنین در گستره قزاقستان و قرقیزستان کنونی-اوسون ها، و کانتسزیویی ها، که رد پای موجودیت شان به خوبی در یادمان های تباری توده های قزاق و قرغیز حفظ گردیده است.

اهمیت این دوره که به نام «مهاجرت بزرگ توده ها» شهرت یافته است، نه تنها منوط به آن نفوذی است که کانتسزیویی ها، اوسونی ها و به ویژه یوئه شی ها و هونوها بر تاریخ آسیای مرکزی و خاوری داشتند، بل که هم به آن تأثیری است که آنان بر روند آینده تاریخ جهانی برجا گذاشتند. هر چند اسامی برخی از توده های در ظاهر نابود شده و فراموش شده، مانند هونوها و بازماندگان احتمالی آن ها- هون ها، تا کنون مترادف با سنیزه جویی، بربریت، لگام گسیختگی و خشونت و ستمبارگی پنداشته و نگاشته می شود.

در سده پنجم میلادی، هون ها، احتمالا در راه غرب اورآسیا با بسیاری از توده های دیگر، که بر سر راه شان قرار داشتند، آمیزش می یابند. آن ها که تقریبا گذشته با شکوه نیاکان خود- هونوها را فراموش کرده بودند که کمتر یادآور ظاهر آنان بودند، اما با این هم، شایستگی های جنگی آنان را از دست نداده بودند، در برابر اروپای وحشتزده قرار گرفتند و با رهبری آتیلا ضربه ویرانگر و خردکننده یی بر آخرین تکیه گاه عهد باستان- امپراتوری روم غربی زدند.

آرامی از خانواده زبان های افرو آسیایی است و در میان زبان های متعدد این خانواده از زیر شاخه سامی محسوب می شود. آرامی قسمتی از گروه زبان های سامی شمال غرب است که همچنین شامل زبان های کنعانی مثل زبان عبری می شود- بگ.

یوئه شی ها هم که قبلا در سده یکم میلادی به سیطره یونان باستان در آسیای مرکزی در سیمای پادشاهی یونان و باختری پایان بخشیده بودند، در آستانه پی ریزی شاهنشاهی جهانی کوشانی ها قرار داشتند که در سده های یکم-چهارم میلادی در جنوب غربی آسیای مرکزی (آسیای میانه) و شمال هند فرمان راند.

امپراتوری های بزرگ باستانی به شیوه های مختلف نابود شدند و به فراموشی سپرده شدند. برخی از آن ها، مانند دولت های چینی باستانی شین (تسین) و هان در اثر یک تصادف از هم فروپاشیدند و یا هم پس از بیماری های سنگین و دیرپا درگذشتند- مانند امپراتوری های هونوها و کوشانی ها. شمار دیگری از این دولت ها مانند یوئه شی، دوان، کانتسزیویی و اوسون، به سان رویای مبهمی ناپدید شدند و مانند حبابی ترکیدند.

رویکردها:

1. Сыма Цянь, глава 123, «Ши-цзи» («Исторические записки»). Издательство Бо -на. Пекин, 1928.
2. Там же, глава 3.
3. Там же, глава 123. В.С.Таскин. Материалы по истории сюнну. Москва, т.1, 1979, с.122-123
4. М.В.Крюков, Л.С.Переломов, М.В.Софронов, Н.Н.Чебоксаров, Древние китайцы в эпоху централизованных империй, Москва, 1983, с.105-120.
5. Бань Гу, глава 94, Хань-шу (История династии Хань). Изд. Бо-на. Пекин, 1928.
6. Фань Е, глава 89, Хоу Хань-шу (История династии Поздняя Хань). Изд. Бо -на, Пекин, 1958.
7. Л.Н.Гумилев, Хунну в Китае, Москва, 1974, с.21; В.С.Кузнецов. Поход за Небесными лошадьми. М., 2007; С.Г.Кляшторный. Древнетюркские рунические памятники. М., 1964, с.171.
8. Ю.С.Худяков. Вооружение средневековых кочевников Сибири и Центральной Азии. Новосибирск, 1986, с.25-52.
9. Л.Р.Кызласов. Ранние монголы (к проблеме истоков средневековой культуры).- История и культура востока Азии, том 3, Новосибирск, 1975.
10. Бань Гу, глава 94 б, Хань-шу. В.С.Таскин, Материалы по истории сюнну (по китайским источникам), выпуск 2, Москва, 1973.
11. Ю.А.Зуев, К вопросу о взаимоотношениях усуней и канцзюй с гуннами и Китаем.- Известия АН Казахской ССР, серия общественных наук, выпуск 2, Алма-Ата, 1957.
12. И.Бенциг. Языки гуннов, дунайских и волжских болгар.- Зарубежная тюркология, Москва, 1986, с.11-29. Э.Дж.Пуллиблэнк, Язык сюнну. - Зарубежная тюркология, с. 29-71. Г.Дерфер, О языке гуннов.- Зарубежная тюркология, с.71-135.
13. Ли Янь-шоу, глава 97, Бэй-ши (История Северных династий). Изд.Бо-на, 1958.
14. Фань Е, глава 89, Хоу Хань-шу.
15. Там же, главы 19, 23.
16. Чэнь Шоу, глава 30, Сань го чжи (Записи о трех царствах). Изд. Бо-на, Пекин, 1958.
17. Яо Вэй-юань, Бэй чао ху син као (Исследование варварских фамилий, существовавших во время Северных династий). Пекин, 1958.

18. М.Н.Дьяконов, Образ Сийавуша в среднеазиатской мифологии.- КСИИМК, вып.10, 1951, с.31-39. Фирдоуси, «Шах-намэ», том 2, 1960,с.266-354.
19. Рашид-ад-Дин,Сборник летописей, М., т.1, ч.1, 1951.
20. «Юань-ши» (История династии Юань), цзюань 130 , с.(1502) 27454, в серии Соинь бо-на-бэнь, Пекин-Шанхай, 1958.
21. Рашид-ад-Дин, с.64
22. Бань Гу, глава 61, Хань-шу.
23. «Синь Тан-шу» (Новая история династии Тан), глава 217 б, в серии Соинь бо-на-бэнь, Пекин-Шанхай, 1958.
- 24 К.А.Акишев, Г.А.Кушаев, Древняя культура саков и усуней долины реки Или, Алма-Ата, 1983, с. 10-18.
25. E. Pulleyblank . The Wu-sun and the Yueh-chih migration. - BSO (A), vol. 33, Pt. 1, 1970.
26. С.П.Толстов, Древний Хорезм, Москва, 1948. И.И.Умняков, Тохарская проблема, Вестник древней истории, 1940, № 3-4, с.181.
27. G.Haloun, Zur Uetsi-Frage Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft, 1937, s. 306. F. Altheim , Geschichte der Hunnen , Berlin , 1959. O. Maenchen-Helfen, The World of the Huns, London , 1973.
28. А.Н.Бернштам, История кыргыз и Киргизстана с древнейших времен до монгольского нашествия,-КСИИМК (Краткие сообщения Института истории материальной культуры), Москва-Ленинград, 1947, вып.16, с.266 -354.
29. E Pulleyblank , Chinese and Indo-Europeans , JRAS, 1966, №1-2, p. 29.
30. K. Shiratori, Sinologische Beitrage zur Geschichte der Turkvolker II. Uber der Hiugnu und der Tughu-Stamme. – UAH, 1902, t. 13.
31. Ю.А.Зуев, Исторические проекции казахских генеалогических преданий. К вопросу о пережитках. – Казахстан в эпоху феодализма, Алма-Ата, 1981, с.69-76.
32. Бань Гу, глава 96 б, Хань-шу.
33. Л.Р.Кызласов, с. 20-29.
34. Сыма Цянь, «Ши-цзи», с.2051 (1521).
35. С.И.Вайнштейн. Проблемы жилища степных кочевников Евразии. Советская этнография, 1976, №4.
36. Ю.А.Зуев, с.69-76.
37. Бань Гу, глава 96 б, Хань-шу.
38. А.Г.Малявкин, Танские хроники о государствах Центральной Азии. Тексты и исследования), Новосибирск, 1989.
39. Сыма Цянь, глава 123«Ши-цзи». Бань Гу, глава 61, Хань-шу.
40. Бань Гу, глава 70, Хань-шу.